

www.al-milani.com

سلسله پژوهش های اعتقادی

۴۴

نگاهی متفاوت به سیره حضرت علی علیه السلام

بررسی و نقد کتاب المرتضی
نگاشته ابوالحسن علی حسینی ندوی

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

سرآغاز

پیش گفتار

بخش یکم

حضرت علی علیه السلام در مکه

(۱) آیا صفات امیرالمؤمنین علیه السلام موروثی است؟

ویژگی های ممتاز امیر مؤمنان علی علیه السلام

(۲) آیا ابوطالب، غیر مسلمان از دنیا رفت؟!

نگاهی به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

سفارش به فرزند

دفاع از رسالت

تصدیق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

اقرار به پیامبر

گفتار و رفتار پیامبر به هنگام وفات ابوطالب

(۳) محل ولادت علی علیه السلام کجاست؟

نقد دیدگاه نادرست

زادگاه علی علیه السلام و کتاب های شیعه

زادگاه علی علیه السلام و محدثان اهل سنت

(۴) اسلام آوردن علی علیه السلام

علی علیه السلام نخستین کسی که ایمان آورد

بررسی روایت ابن اسحاق

نتیجه بحث

اعتراف به حقیقت
اعتراف به حدیث انذار
نگاهی به حدیث انذار
حدیث یوم الانذار و نکاتی جالب
(۵) رابطه حضرت علی و ابوطالب
چرا رفتار دو گانه؟
وصیت حضرت ابوطالب علیه السلام

بخش دوم

حضرت علی علیه السلام در مدینه

(۶) پیمان برادری
نکاتی در این دیدگاه
(۷) ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام
بررسی نقل نگارنده
نکاتی جالب
(۸) نگارنده و نادیده گرفتن فضایل حضرت علی در جنگ ها
(۹) نویسنده و حادثه غدیر
نقدی بر سخن نگارنده
حدیث غدیر و آشفتگی برخی علمای اهل سنت
ماجرای غدیر و سیره ابن هشام
حقیقت ماجرای غدیر
(۱۰) وفات پیامبر
آیا ابوبکر به جای پیامبر نماز خواند؟
وفات پیامبر و سپاه اسامه
وفات پیامبر و دامان علی علیه السلام
علی علیه السلام و تجهیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

بخش سوم

حضرت علی علیه السلام در عصر خلافت ابوبکر

(۱۱) شروط جانشینی پیامبر و لازمه های آن

بررسی و نقد

۱۲) نقش شورا در اسلام و خلافت ابوبکر

نصب امام به دست خداست

۱۳) بیعت با ابوبکر

بررسی و نقد

۱۴) حکمت به تأخیر افتادن خلافت سرورمان علی

جانشینی علی علیه السلام به سان جانشینی هارون

۱۵) نخستین بحرانی که ابوبکر با آن روبه رو شد و موضعگیری قاطع او در برابر آن

خلافت ابوبکر و غصب فدک

فدک در زمان رسول خدا

حدیث منحصر به فرد ابوبکر

خشم حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر

فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱۶) بیعت سرور ما علی

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد؟

بخش چهارم

حضرت علی علیه السلام در عصر خلافت عمر

۱۷) رابطه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با عمر

بررسی و نقد این دیدگاه

بخش پنجم

حضرت علی علیه السلام در عصر خلافت عثمان

کتابنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الاهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الاهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت. دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت. ادامه این راه الاهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد. در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الاهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، - با توطئه هایی از پیش مهیا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُررُبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند. در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و... همچون ستارگانی پرفروز می درخشند؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند...

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّة الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين.

پیش گفتار

به طور معمول همه روزه کتاب هایی درباره شیعه، امامان آن و اعتقاداتش، از کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی به دست ما می رسد که نویسندگان آن ها گاه لقب دکتر و گاهی نیز لقب شیخ را یدک می کشند و برآند که با نگاشته های خود از گسترش تشیع در جهان جلوگیری نمایند و در برابر گرایش پیروان دیگر فرقه ها به این مذهب ایستادگی کنند.

البته این تلاش ها همواره و در هر مکان ادامه داشته است. چنان که سر برآوردن *منهاج السنه* از شام، *الصواعق المحرقة* از مکه، *تحفه اثنا عشریه* از هند و کتاب های بسیار دیگر در زمان ها و مکان های گوناگون تنها با این انگیزه و هدف صورت پذیرفته است. برای نمونه ابن حجر هیتمی مکی در مقدمه کتاب خود می نویسد:

مدت ها پیش از من درخواست شد کتابی تألیف نمایم که حقیقت خلافت ابوبکر صدیق و حکومت عمر بن خطاب را تبیین نماید. من برای خدمت به این مسئله، این درخواست را پذیرفتم.

آن گاه از من درخواست شد تا این کتاب را در ماه رمضان سال ۹۵۰ هجری در مسجد الحرام بخوانم، چرا که هم اکنون شیعیان، رافضیان و امثال اینان در مکه - که شریف ترین سرزمین های اسلام است - بسیار فزونی یافته اند.

از این رو من به این درخواست نیز پاسخ مثبت دادم به امید آن که برخی از کسانی که در پیمودن روشن ترین راه ها لغزش یافته اند، هدایت شوند(!)

گویا این انگیزه، در عصر حاضر از هر زمان دیگری شدیدتر است. در روزگار ما کتاب ها، مقالات و حتی نوارهای سخنرانی بسیاری منتشر و توزیع می شوند تا در سطوح مختلف بر ضد این مذهب تبلیغ کنند.

۱. ر.ک: تشیید المراجعات: ۸۲.

اما بیشتر آن ها، تنها تکرار مطالب دروغین پیشینیان و نشخوار عبارات گذشتگان است. این سخنان، تهجمی است که تنها جاهلان آن هم از سرناچاری بدان دست می زنند و هیچ پاسخی جز «سلام» در مقابل آنان وجود ندارد که قرآن کریم می فرماید:

(وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)^۱

و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

در میان شمار فراوان این نوشتارها و کتاب ها، گاه به اندک کتاب هایی برمی خوریم که نویسندگان آن ها دریافته اند که جنجال و افترا بستن، با روح دوران معاصر سازگار نیست و اگر نتیجه عکس ندهد، فایده ای نیز بر آن مترتب نخواهد بود.

این دسته از نویسندگان، مدعی کار پژوهشی و علمی هستند و به تصدیق پیامبر صلی الله علیه وآله و خاندان او دوستی آنان تظاهر می کنند. از این رو تألیفات آن ها در ظاهر ارزش مطالعه و بررسی را داراست. اما اگر در آن ها به دیده تأمل بنگری، خواهی دید که با دیگر کتاب هایی که در این زمینه به رشته تحریر درآمده اند تفاوتی ندارند. بلکه تنها تفاوت آن ها با دیگر آثار نشر یافته در این عرصه، شیوه نگارش آن ها یعنی تهی بودن نسبی این نوشتارها از توهین، بدگویی و نسبت های نارواست.

اما این تألیفات از تحریف، دروغ، کتمان حقایق، انکار مسائل مسلم و... خالی نیستند.

در این راستا ما مجموعه ای از کتاب های نگاشته شده در رد عقیده شیعه را برگزیده ایم تا در پرتو روایاتی که اهل سنت در کتاب های معتبر و معروف خود و از زبان بزرگ ترین دانشمندان خویش در قرون مختلف، نقل کرده اند، به ردّ ادعاهای آنان پردازیم. نمونه ای از این کتاب ها عبارتند از:

- کتابچه ای که دکتر سالوس پیرامون حدیث «ثقلین» نوشته است. ما در رد آن، کتاب حدیث الثقلین، تواتره و فقهه را به رشته تحریر درآورده ایم.

- کتابچه ای دیگر که همان نویسنده پیرامون آیه تطهیر منتشر کرده است که در رد آن، کتاب مع الدكتور السالوس فی آیه التطهیر را نگاشته ایم.

- کتابی که شخصی با نام مستعار و به پندار پاسخ به کتاب المراجعات، تألیف مجتهد بزرگ مرحوم علامه سید شرف الدین نوشته است. این کتاب انگیزه ای شد تا ما کتاب تشیید المراجعات و تنفید المکابرات را تألیف نماییم.

سپس کتابی به دستم رسید که نویسنده اش مدعی شده آن چه در این کتاب آورده، سیره واقعی امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۱. سوره فرقان، آیه ۶۳

عنوان این کتاب چنین است *المرتضى: سيرة أمير المؤمنين سيدنا أبي الحسن علي بن أبي طالب رضي الله عنه و كرم الله وجهه*، نام نویسنده آن «ابوالحسن علی الحسنی الندوی» و ناشر آن «دار القلم للطباعة والنشر والتوزيع» در دمشق است.

این کتاب، دارای ده فصل است:

فصل یکم: علی بن ابی طالب در مکه، خانواده، ولادت تا هجرت، صفحات ۱۳ - ۳۵.

فصل دوم: علی در مدینه، از هجرت تا وفات پیامبر، صفحات ۳۷ - ۵۵.

فصل سوم: سرور ما علی در عصر خلافت ابوبکر. صفحات ۵۷ - ۹۳.

فصل چهارم: سرور ما علی در عصر خلافت عمر. صفحات ۹۵ - ۱۱۴.

فصل پنجم: سرور ما علی در خلافت عثمان. صفحات ۱۱۵ - ۱۳۶.

فصل ششم: سرور ما علی در دوران خلافت. صفحات ۱۳۷ - ۱۵۷.

فصل هفتم: سرور ما علی در رو به رویی با خوارج و اهل شام تا شهادت. صفحات ۱۵۹ - ۱۷۴.

فصل هشتم: سرور ما علی پس از خلافت. صفحات ۱۷۵ - ۱۹۲.

فصل نهم: دو سرور و آقای جوانان بهشت، حسن و حسین، صفحات ۱۹۳ - ۲۱۹.

فصل دهم: سادات اهل بیت و فرزندان علی: صفحات ۲۲۱ - ۲۵۰.

این کتاب دارای ۲۵۰ صفحه است و حجم بخش مرتبط با موضوع یعنی سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها تا صفحه ۱۹۰ از کتاب را به خود اختصاص داده است.

با آغاز مطالعه این کتاب در شگفت شدم که چگونه نویسنده، توانسته است سیره امیرالمؤمنین علیه السلام را در این صفحات اندک جای دهد؟

در آغاز، مقدمه کتاب نظر مرا به خود جلب کرد. نویسنده در مقدمه چنین می نویسد:

از جمله شخصیت هایی که مظلوم واقع شده اند یا حقشان پایمال شده است، سرور ما حضرت علی بن ابی طالب است که در گذر قرن ها و نسل ها، به واسطه قضایای مذهبی، قومی و شخصی، انبوهی از مسائل، شخصیت واقعی او را پوشانده و با آن برخورد منصفانه ای صورت نگرفته و زمینه بررسی شخصیت آن حضرت به شکلی گسترده و جامع برای پژوهش گران، حتی دوستداران و تکریم کنندگان آن حضرت، فراهم نیاورده است.

اکنون ما در قالب یک بررسی دقیق، امانت دارانه و بی طرفانه به سیره آن حضرت خواهیم پرداخت؛ زمانه ای که آن حضرت در آن رشد نمود، حوادثی که در دوره زندگی خویش با آن رو به رو بوده، جامعه، مردان و رهبرانی که با آنان هم عصر بوده و با آنان همکاری داشته، معضلات و دشواری هایی که با آن ها رو به رو بوده،

ارزش ها و آرمان هایی که به سختی به آن ها پایبند بوده، روش سیاسی و اداری که آن را برگزیده، اما اسباب و نتایج آن مورد بررسی قرار نگرفته و نیز با مدل های سیاسی و اداری مغایر و متفاوت مقایسه نشده و نتایج احتمالی گزینش و اجرای فرضی آن ها توسط آن حضرت، مورد بررسی قرار نگرفته است».

وقتی این پاراگراف را خواندم بر شدت تعجب و شگفتی من افزوده شد و از آن بیم ناک شدم که مبادا این نویسنده نیز از کسانی باشد که درباره این شخصیت مظلوم که حقش پایمال شده، انصاف به خرج نداده اند؛ بلکه شاید او نیز در زمره آنانی باشد که بر آن حضرت ستم روا داشته و حقش را نادیده گرفته اند.

با مطالعه کتاب در ادامه با این سخن نویسنده رو به رو شدم:

«اما پس از آن دریافتم که کتابخانه جهان اسلام، به شکل تعجب برانگیز و حیرت آوری از منابعی که به سیره حضرت علی بن ابی طالب اختصاص داشته باشد و به شکلی جامع و مبتنی بر پژوهش های تاریخی جدید و همه جانبه ای که مؤلف در آن از حد و مرزهای مرسوم که نویسندگان، مکتوبات خود را به آن مقید ساخته اند، فراتر رود، تهی است...».

من با خودم گفتم: آیا این نویسنده، آن جای خالی تعجب برانگیز و حیرت آور را پر کرده و در چند فصلی که به ۲۰۰ صفحه نمی رسد، سیره ای جامع و مبتنی بر پژوهش های تاریخی، ارائه نموده است؟ در این زمان تصمیم گرفتم که مطالعه کتاب را ادامه دهم تا دریابم که این معجزه چگونه به وقوع پیوسته است و نویسنده کتاب چگونه در این حجم اندک، سیره ای جامع درباره شخصیتی که مظلوم واقع شده و یا کسی که حقش پایمال شده است، در چارچوبی جامع و همه جانبه و در قالب یک بررسی دقیق، امانت دارانه و بی طرفانه ارائه کرده و توانسته است جای خالی موجود را پر کند؟! البته در مقدمه کتاب نکته ای است که توجه انسان را به خود جلب می کند و آن توصیف نویسنده از این کتاب است، در این باره چنین می خوانیم:

«این کتاب جیره خوار^۱ کتاب های تألیف شده و یا منابع تاریخی مورد توجه، متعارف و مشخصی که نویسندگان محتوای تألیفات خود را غالباً از آن ها دریافت می کنند، نخواهد بود...».

سپس آمده است:

«من در تألیف این کتاب، به شکل جدی به دو اصل ملتزم بوده ام:
نخست آن که به کتاب های قدیمی، اطمینان آور و مورد قبول استناد کنم.

۱ . کنایه از آن است که در این کتاب با به کار بستن شیوه ای نو و پژوهشی دقیق و گسترده، عظمت علمی کتاب را بالا برده و به صرف گزینش عبارات گذشتگان و در کنار هم قرار دادن آن ها بسنده نکرده است.

دوم آن که در آدرس دهی مطالب، به ذکر نام کتاب، شماره جلد و صفحه مربوطه،

پایبند بوده ام.»

اما هنگامی که به فهرست منابع کتاب می‌نگریم در می‌یابیم که نویسنده مطالب خود را از منابع تاریخی مورد توجه، متعارف و مشخصی مانند *سیره ابن هشام و البدایه والنهایه* اقتباس نموده است. دیگر آن که بر خلاف ادعای خود مبنی بر استناد به کتاب‌های قدیمی در بسیاری از موارد به *البدایه والنهایه*، *ازالة الخفا فی سیره الخلفاء*، *السیره الحلبیه* و دیگر تألیفات دانشمندان متأخر استناد جسته است. فراتر این که در مواردی آن چه را که در این منابع آمده است، بر آن چه که در کتاب‌های قدیمی مانند *تاریخ طبری* و *سیره ابن هشام* آمده، ترجیح داده است. افزون بر این، نویسنده در حاشیه صفحه ۹، در توصیف کتاب *عقربه الإمام* نوشته محمود عباس العقاد، می‌گوید:

«از جمله نکاتی که انصاف و اعتراف به حقیقت آن را اقتضا می‌کند، آن است که بگوییم: بهترین اثری که درباره حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام نگاشته شده است کتاب *عقربه الإمام* است.

سپس تصریح می‌کند که از این کتاب بسیار استفاده کرده است.

اکنون کتاب پیش روی شما به بررسی و نقد کتاب *المرتضی* پرداخته و حاشیه‌هایی به اختصار و متناسب با مهم‌ترین فصول آن تنظیم نموده است.

هدف ما در این بررسی و نقد روشن ساختن حقایقی است که نویسنده آن‌ها را انکار کرده و یا از آن‌ها غفلت ورزیده است.

ما در این بررسی بر آن بودیم شیوه‌های پیچیده‌ای را که نویسنده به پیروی از پیشوایان گذشته خود و استحکام بخشیدن به بنیان نهاده شده از سوی پیشینیان خود - به شیوه مخلوط کردن سم در عسل - دنبال کرده، روشن سازیم که هدایت در گفتار و کردار از آن‌ها خدای سبحان است.

سال ۱۴۲۹ هجری

علی حسینی میلانی

بخش یکم: حضرت علی علیه السلام در مکه

۱) آیا صفات امیرالمؤمنین علیه السلام موروثی است؟

نگارنده در صفحه ۱۷ می نویسد:

«مناسب است با رعایت امانت داری تاریخی و بی طرفی علمی، وضعیت خانوادگی و نژادی را که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام در آن متولد شده و پرورش یافته است، بیان کنیم...».

ویژگی های ممتاز امیر مؤمنان علی علیه السلام

به نظر می رسد نویسندگان در اثبات ویژگی هایی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام ممتاز ساخته و صفاتی است که آن حضرت را بر دیگران برتری داده است.

او با این بیان می خواهد روشن کند که همه این موارد، مسائلی هستند که حضرت علی علیه السلام آن ها را از پدران خود به ارث برده است، زیرا خونی که اعضای خانواده از بزرگان خود به ارث می برند، در نسل های بعدی و فرزندان آن ها تأثیرگذار است... .

بنابراین، فضیلت و ارزش تمام صفات والایی چون بلاغت، شجاعت و... که امیر مؤمنان علی علیه السلام بالاترین درجهی آن ها را داراست همگی به قبیله ای که امام به آن منسوب است و به خانواده ای که در آن پرورش یافته، باز می گردد... .

گویی نویسندگان فراموش کرده - شاید هم به اقتضای امانت داری تاریخی و بی طرفی علمی، خود را به فراموشی زده است - که نه در بنی هاشم و نه در قریش هیچ کس یافت نمی شود که در صفتی از صفات عالی سرور ما امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام، به او نزدیک باشد؛ حتی برادران او نیز که با حضرتش پرورش یافته اند و شرایط زندگی برابری با آن بزرگوار داشته اند به یک دهم ویژگی های والای آن حضرت، نرسیده اند.

بنابراین، مسأله، مسأله عشیره و قبیله یا خانواده و محیط نیست.

به علاوه باید از او پرسید که نظرش درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چیست؟

آیا آن گونه که مطرح شده بر اساس علم تشریح، روانشناسی، علم اخلاق و جامعه شناسی، صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز از پدرانش به او رسیده اند؟!

حقیقت آن است که وضع امیر مؤمنان علی علیه السلام در فضایی که آن حضرت را از دیگر فرزندان خانواده اش متمایز ساخته است، به وضع پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می ماند که ویژگی هایش، فضلی از جانب خداست که به رسولان و اولیای برگزیده اش، عطا می نماید... .

۲) آیا ابوطالب، غیر مسلمان از دنیا رفت؟!

نگارنده در صفحه ۲۲ چنین می نویسد:

«ابوطالب در هشتاد و چند سالگی، در نیمه شوال سال دهم بعثت، یعنی همان سالی که حضرت خدیجه همسر پیامبر درگذشت، از دنیا رفت. مرگ ابوطالب در حالی فرا رسید که او اسلام نیاورده بود. این مسأله در کتاب های حدیثی و سیره معروف آمده و از دیرباز تا کنون در میان مسلمانان مشهور بوده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله^۱ نیز به سبب این مسأله متأسف و اندوهگین شد. این امر می رساند که اسلام دینی است بر اعتقادات مبتنی شده و اگر فرد یا گروهی از عقیده صحیح و ایمان به آن چه پیامبر آورده، بهره مند نباشند، از آن ها به واسطه نسب و نژاد یا خویشی، قرابت و تعصب طرفداری نخواهد کرد».

نگاهی به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

در نقد این سخن نگارنده می گویم:

ادّعی نویسنده مبنی بر مشهور بودن این مسأله در میان مسلمانان از گذشته تا کنون، دروغی آشکار است؛ چرا که شیعیان بر ایمان آوردن حضرت ابوطالب علیه السلام به دین مبین اسلام، اتفاق نظر دارند. بسیاری از علمای فرقه های اسلامی دیگر نیز به این مسأله تصریح کرده و اعتراف نموده اند. به علاوه از گذشته تا به امروز، کتاب های بسیاری در این باره به رشته تحریر درآمده است.

اما ادّعی دیگر او که «این مسأله در کتاب های حدیثی و سیره معروف آمده» نیز دروغ دیگری است؛ زیرا از سویی کتاب های شیعه بر اسلام آوردن ابوطالب علیه السلام اتفاق نظر دارند و از سوی دیگر کتاب های غیر شیعه نیز آکنده از روایات قطعی و آثاری است که به روشنی بیان گر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام است. از طرفی ادّعی حزن و تأسف پیامبر صلی الله علیه وآله بر این مسأله یعنی اسلام نیاوردن ابوطالب علیه السلام نیز دروغ سوم نویسنده است.

۱ . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل و اسامی ائمه معصوم علیهم السلام را با سلام آورده ایم.

اکنون روایاتی را از «منابع معتبر و مورد قبول اهل سنت» نقل می کنیم که به درگذشت ابوطالب علیه السلام پس از اسلام آوردن و ایمان او تصریح دارند.

البته این کار را تنها با هدف محکوم کردن مدعیان لجوج، انجام می دهیم، وگرنه به روایات مخالفان در مورد چنین مطالبی که در میان ما مسأله ای قطعی به شمار می رود، نیازی نداریم.

سفارش به فرزند

از جمله این روایات تاریخی، سخنی است که ابوطالب علیه السلام به هنگام مشاهده نماز خواندن حضرت علی علیه السلام به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام گفت:

أما إنّه لم يدعك إلاّ إلى خیر، فالزمه؛^۱

همانا که حضرت محمد صلی الله علیه وآله تو را جز به سوی نیکی ها فرا نخوانده است، پس همواره با او باش. در روایت دیگر آمده است: هنگامی که حضرت ابوطالب علیه السلام مشاهده کرد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نماز می گزارد و حضرت علی علیه السلام در سمت راست پیامبر به نماز ایستاده، به جعفر گفت:

صلّ جناح ابن عمّك وصلّ عن يساره؛^۲

به کنار پسر عمویت برو و در سمت چپ او به نماز بایست.

دفاع از رسالت

نمونه دیگر، ابیاتی است که حضرت ابوطالب علیه السلام آن ها را خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سروده است، او در این ابیات چنین می گوید:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم * حتى أوسد في التراب دفينا
فاصدع بأمرک ما عليك غضاضة *** وابشر بذاک وقرّ منک عیونا
ودعوتنی وعلمت أنّک ناصحی *** ولقد دعوت وکنت ثمّ أمینا
ولقد علمت بأنّ دین محمد *** من خیر أديان البریة دینا^۳**

به خدا سوگند، آنان (مشرکان قریش) با وجود افراد زیاد هیچ گاه به تو دست نخواهند یافت، مگر آن که من در دل خاک آرمیده باشم.

۱. گفتنی است مولف مذکور این سخن را در صفحه ۳۱ کتاب، از سیره ابن هشام: ۱ / ۲۴۶ نقل کرده است. این نمونه در تاریخ طبری: ۲ /

۲۱۴، سیره ابن سید الناس: ۱ / ۹۴، الاصابه: ۴ / ۱۱۶ و منابع دیگری نیز آمده است.

۲. اسد الغابه: ۱ / ۲۸۷.

۳. البدایة والنهائة: ۳ / ۴۲، فتح الباری: ۷ / ۱۵۳، السیره الحلبیة: ۱ / ۳۰۵، المواهب اللدنیة: ۱ / ۶۱.

رسالت خویش را آشکار ساز که هیچ ننگ و نقصانی متوجه تو نیست و بدان بشارت ده و چشم مؤمنان را با وجودت روشن ساز.

تو مرا به اسلام فرا خواندی در حالی که من به خیر خواه بودن تو نسبت به خود آگاه بودم. تو در حالی که به امین بودن شهره بودی دعوت خویش را آغاز نمودی.

و من می دانستم که دین محمد صلی الله علیه وآله از بهترین ادیان جهانیان است.

حضرت ابوطالب علیه السلام در بیت شعری دیگر که در ماجرای مشهور صحیفه است می گوید:

ألم تعلموا أنا و جدنا محمدًا * رسولاً كموسى خطاً فى أول الكتب^۱**

آیا نمی دانید که ما محمد صلی الله علیه وآله را پیامبری چون موسی یافتیم که نام او در کتاب های پیشینیان آمده است؟

تصدیق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

در روایت دیگر که در کتاب های اهل سنت با سندهایی از حضرت ابوطالب علیه السلام نقل شده آن حضرت فرمود:

پسر برادرم محمد با من سخن گفت، به خدا سوگند که سخنش راست بود. من به او گفتم: ای محمد! تو برای تبلیغ چه چیزی مبعوث شده ای؟ او پاسخ داد:

بصلة الأرحام وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة^۲

برای پیوند دادن خویشان با یکدیگر، به پا داشتن نماز و پرداختن زکات.

از نشانه های دیگر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام، وصیت اوست. آن حضرت به هنگام مرگ، فرزندان عبدالمطلب را فراخواند و به ایشان گفت:

**لن تزالوا بخير ما سمعتم من محمد صلی الله علیه وآله وما اتبعتم أمره فاتبعوه وأعينوه
ترشدوا!^۳**

تا زمانی که از محمد صلی الله علیه وآله حرف شنوی داشته باشید و امر او را اطاعت کنید پیوسته در خیر و نیکی خواهید بود. بنابراین از او اطاعت کنید و او را یاری نمایید تا به هدایت و کمال برسید.

اقرار به پیامبر

۱. سیره ابن هشام: ۱ / ۳۷۳، البداية والنهاية: ۳ / ۱۰۸ و منابع دیگر.

۲. الاصابة: ۴ / ۱۱۸، اسنى المطالب: ۶ و منابع دیگر.

۳. الطبقات الكبرى: ۱ / ۷۹.

اقرار حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و شهادت دادن به رسالت او از دیگر نشانه های ایمان آوردن اوست. وی اندکی پیش از مرگ این سخن را به زبان آورده است. این ماجرا در کتاب های تاریخی نقل شده است که ما در این جا تنها به سخن ابوالفداء بسنده می کنیم. او در این باره با عنوان وفات ابوطالب علیه السلام می گوید:

ابوطالب در شوال سال دهم بعثت درگذشت. آن گاه که بیماری او شدت یافت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به او فرمود: ای عمو! شهادت را بگو تا شفاعت روز قیامت به واسطه آن برای تو روا گردد.

ابوطالب پاسخ داد: ای پسر برادرم! اگر نبود بیم ننگ و دشنام قریش و گمان آنان بر این که من از ترس مرگ آن سخن را بر زبان آورده ام، بی شک آن را می گفتم.

هنگامی که مرگ ابوطالب نزدیک شد، او لب های خود را حرکت داد؛ عباس گوش خود را نزدیک برد تا سخن او را بشنود، در این هنگام عباس خطاب به پیامبر گفت: ای پسر برادرم! به خدا سوگند، سخنی را که به او امر کردی بگوید بر زبان جاری ساخت.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای عمو! سپاس خدایی را که تو را هدایت کرد.

ابوالفداء پس از نقل این روایت می نویسد:

این ماجرا به این شکل از ابن عباس روایت شده است. البته مشهور آن است که او کافر از دنیا رفته است

(!)

گفتنی است شهرت این سخن در میان مخالفان خدا و پیامبر است، وگرنه با تأمل در صدر و ذیل کلام ابوالفداء می توان حکم نمود که این مورخ با مسأله کافر از دنیا رفتن جناب ابوطالب، مخالف است.

ابوالفداء در ادامه با ذکر شعری که پیش تر بیان شد، آن را دلیلی دیگر بر ایمان او می شمارد و در پایان می نویسد:

سن ابوطالب به هنگام وفات، هشتاد و چند سال بوده است.^۱

سید احمد زینی دحلان نیز پس از نقل روایت عباس می گوید:

شیخ سحیمی در شرح خود بر شرح جوهره / التوحید از امام شعرانی، سبکی و گروهی دیگر این گونه نقل می کند: گروهی از اهل کشف این حدیث را پذیرفته اند و به اسلام آوردن ابوطالب معتقدند.

نکته دیگری که نباید از آن غفلت ورزید، این است که حدیث عباس در سیره / ابن هشام با اضافه ای در پایان آن چنین نقل شده است:

پس از آن که عباس، پیامبر را از سخن ابوطالب آگاه ساخت که او شهادت را بر زبان جاری کرد، پیامبر فرمود: نشنیدم.

۱. المختصر فی اخبار البشر: ۱ / ۱۲۰.

اما روایت صحیح آن است که در *تاریخ ابوالفداء* آمده است؛ زیرا این روایت از ابن عباس نقل شده و طبیعی است که او این روایت را از پدر خود که ماجرا به او مربوط است، نقل نموده است.

ولی گروهی عبارت فوق را به این روایت افزوده اند و کوشیده اند آن را تفسیر کنند که البته این تفسیرها از آشفتگی و اضطراب تهی نیست. برای مثال در *الروض الانف* در شرح این مسأله آمده است:

«شهادت دادن عباس بر این که ابوطالب شهادت را بر زبان جاری ساخت؛ اگر پس از اسلام آوردن او باشد، پذیرفته است و این که پیامبر پاسخ داد: «نشندم» دلیل بر بطلان این شهادت نیست؛ زیرا اگر شاهد عادل بگوید: شنیدم و شخصی که از او عادل تر است بگوید: نشندم، در این صورت سخن آن فردی پذیرفته است که شنیده است. چرا که برای نشنیدن اسباب و عواملی وجود دارد که ممکن است مانع شنیده شدن چیزی توسط شاهدی بشود.

اما نکته این جاست که عباس پیش از اسلام آوردن، چنین شهادتی را درباره ابوطالب علیه السلام داده است. درباره این توجیه باید بگوییم:

نخست آن که دانستیم که این عبارت اضافه شده و نادرست است.

دوم آن که عباس در این موضع، مخبر است و نه شاهد، و اگر مخبر موثق باشد، خبر او پذیرفته می شود، بی آن که عدالت، تعدد، و یا حتی مسلمان بودن برای پذیرش خبرش، شرط شود.

شاهد این سخن، آن است که پیامبر خبر سلمان را پیش از اسلام آوردن وی، درباره هدیه و صدقه بودن پذیرفت و به آن ترتیب اثر داد.

زیرا در روایتی آمده: روزی سلمان طبق خرمایی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر از آن تناول نمود، چون سلمان خبر داد که آن صدقه است، ولی پیامبر از طبق خرمای دیگری تناول فرمود، چون سلمان خبر داد که این هدیه است. پیامبر به اصحاب خود نیز تناول از آن را امر فرمود.

پس از این ماجرا بود که سلمان اسلام آورد.

این ماجرا میان علما معروف است و احمد بن حنبل آن را در *مسند* خود روایت کرده است.^۱

البته دیگر علمای اهل سنت نیز آن را روایت کرده اند و علمای بزرگ آنان در تألیفات خود در اصول فقه و در مبحث خبر واحد به این ماجرا، استشهاد کرده اند که برای نمونه می توان به کتاب *کشف الاسرار* مراجعه نمود.^۲

بنابراین، به نظر می رسد که سهیلی - با وجود جایگاه علمی که دارد - آگاهانه یا نا آگاهانه از ماجرای سلمان که از حیث ثبوت و قطعیت در درجه ای است که اصولیون در مباحث خود به آن اعتماد داشته اند، چشم پوشی کرده است.

۱. مسند احمد: ۵ / ۴۳۸.

۲. کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام: ۲ / ۶۸۵.

گفتار و رفتار پیامبر به هنگام وفات ابوطالب

از دلایل دیگر بر ایمان آوردن حضرت ابوطالب علیه السلام، واکنش های گفتاری و رفتاری پیامبر نسبت به وفات آن بزرگوار است. ما به نمونه هایی از آن، هر چند به اختصار اشاره می کنیم. البته برای روشن شدن حقیقت و اثبات نادرستی دیدگاه نویسنده *المرتضى* همین کافی است:

- گریه شدید پیامبر در پی وفات ابوطالب علیه السلام،
- مأمور شدن حضرت علی علیه السلام توسط پیامبر برای غسل، کفن و دفن نمودن او،
- حضور یافتن پیامبر در مراسم تشییع و تدفین او،
- پیامبر چهار طرف جنازه او را گرفت.
- دعای حضرت در حق او که فرمود:

جزاک الله عنی خیراً^۱

خداوند به سبب من به تو خیر و نعمت عنایت فرماید.

در این زمینه ابن سعد نیز در *الطبقات الکبری* به سند صحیح از اسحاق بن عبدالله روایتی را نقل کرده است که عباس به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: ای رسول خدا! آیا برای ابوطالب امیدواری؟ پیامبر صلی الله علیه وآله پاسخ داد:

کلّ الخیر أرجو من ربّی^۲

برای او تمام خیر را از پروردگارم امید دارم.

۳) محل ولادت علی علیه السلام کجاست؟

نگارنده در صفحه ۲۸ کتاب *المرتضى* می نویسد:

حاکم نیشابوری در شرح حال حکیم بن حزام می گوید: در اخبار متواتر آمده است که فاطمه بنت اسد امیر مؤمنان علی علیه السلام را درون کعبه به دنیا آورده است. حکیم بن حزام نیز در کعبه متولد شده است. ابن ابی الحدید در شرح *نهج البلاغه* در این باره می نویسد: درباره مکان ولادت علی علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد؛ بسیاری از شیعیان بر این باورند که او در کعبه متولد شده است. اما محدثان چنین اعتقادی ندارند، بلکه معتقدند آن کسی که در کعبه متولد شده حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصى بوده است.

نقد دیدگاه نادرست

۱ . الطبقات الکبری: ۱ / ۱۰۵، البدایه والنهایه: ۳ / ۱۲۵، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۹۶، الاصابه: ۴ / ۱۱۶، تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۶.

۲ . الطبقات الکبری: ۱ / ۱۰۶.

ما این دیدگاه را با چند نکته بررسی و نقد می کنیم:

نخست آن که سخن حاکم نیشابوری در شرح حال حکیم بن حزام چنین است:

«در اخبار متواتر آمده است که فاطمه بنت اسد امیر مؤمنان علی علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورده است.»

در کتاب حاکم عبارت «حکیم بن حزام نیز در کعبه متولد شده است» در ادامه آن وجود ندارد. این مسأله به راحتی و با مراجعه به *المستدرک علی الصحیحین* روشن می شود.^۱

شاید به همین دلیل نویسنده منبعی را که این سخن از آن نقل شده، ذکر نکرده است. البته حاکم نیشابوری، در شرح حال حکیم به سندی از «علی بن غنّام عامری» ولادت حکیم بن حزام در کعبه را نقل کرده است. اما آن چه که خود بدان معتقد است همان چیزی است که به تواتر روایات آن تصریح نموده است.

اما درباره «علی بن غنّام عامری» که قائل به ولادت حکیم بن حزام در کعبه است باید بگوییم: در کتاب های رجال، از او نام برده نشده، بلکه گفته شده است: کلمه «غنّام» تغییر یافته و تصحیف شده کلمه «عثام» است. این فرد همان «ابوالحسن کلابی» متوفای سال ۲۲۸ هجری است. اگر مسأله چنین باشد، این راوی از مجهول بودن، خارج می شود، اما خبر او ارزشی ندارد. زیرا وی از رجال قرن سوم است و مشخص نیست که این خبر را از چه کسی نقل کرده است؟

دوم آن که نویسنده این خبر را از ابن ابی الحدید معتزلی و کتاب او شرح نهج البلاغه نقل کرده و این نشان می دهد که او و اثرش در نزد این نویسنده معتبر است. زیرا او مدعی التزام به استفاده از کتاب های معتبر است.

سوم آن که هدف از ذکر گفتار ابن ابی الحدید پس از سخن حاکم نیشابوری و سکوت نویسنده در قبال آن، تنها تشکیک در صحت چیزی است که حاکم به آن تصریح نموده است. اما مناسب بود سخن حاکم نیشابوری با کلام یکی از پیشوایان علم حدیث مقایسه و رد شود، نه با سخن ادیب و مورّخی که در کتاب خود درست و نادرست را به هم آمیخته است.

زادگاه علی علیه السلام و کتاب های شیعه

چهارم آن که ادعای ابن ابی الحدید درباره اعتقاد بیشتر شیعیان در مورد ولادت حضرت علی علیه السلام در کعبه، نادرست است. زیرا همه شیعیان - نه بسیاری از آن ها - اعتقاد دارند که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در کعبه، متولد شده است.

افزون بر این، بسیاری از دانشمندان سرشناس متقدّم و متأخر شیعه تصریح کرده اند که این فضیلت، یکی از ویژگی های منحصر به فرد امیر مؤمنان علی علیه السلام است. برای نمونه می توان به منابع زیر اشاره نمود:

۱. *المستدرک علی الصحیحین*: ۳ / ۴۸۳.

- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: ج ۱ ص ۵ تألیف شیخ محمد بن محمد بن نعمان بغدادی، معروف به شیخ مفید، متوفای سال ۴۱۳.

- خصائص الائمه: ص ۴، نگارش شریف رضی موسوی بغدادی، متوفای سال ۴۰۶.

- شرح قصیده السید الحمیری: ص ۵۱، اثر شریف مرتضی موسوی بغدادی، متوفای سال ۴۳۶.

- إعلام الوری بأعلام الهدی: ص ۱۵۳، تألیف شیخ ابوعلی طبرسی صاحب مجمع البیان فی تفسیر القرآن، متوفای سال ۵۴۸.

- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۸۸۸، نوشته شیخ قطب الدین راوندی، متوفای سال ۵۷۳.

- مناقب آل ابی طالب: ج ۲، ص ۱۷۵، تألیف شیخ ابن شهر آشوب سروی، متوفای سال ۵۸۸.

- عمده عیون صحاح الاخبار: ص ۲۴، تألیف شیخ حافظ ابن بطریق حلّی، متوفای سال ۶۰۰.

- كشف الغمه فی معرفه الائمه: ج ۱، ص ۵۹، تألیف شیخ وزیر، بهاء الدین اربلی، متوفای سال ۶۹۳.

- نهج الحق و كشف الصدق: ص ۲۳۳، تألیف علامه حلّی، متوفای سال ۷۲۶.

زادگاه علی علیه السلام و محدثان اهل سنت

ابن ابی الحدید معتزلی ادعا کرد که «محدثان چنین اعتقادی ندارند». اما نادرستی این سخن با کلام حاکم روشن می شود؛ چرا که او در میان اهل سنت به امام المحدثین شهرت دارد.

از سوی دیگر، بسیاری از محدثان و مورخان اهل سنت نیز به ولادت امیر مؤمنان علی علیه السلام در کعبه و تواتر روایت مربوط به آن، اذعان کرده اند، از جمله آن ها شاه ولی الدین دهلوی، نگارنده کتاب *ازالة الخفا* است که این کتاب از منابع نویسنده *المرتضی* است.^۱

گروه دیگری از علمای اهل سنت نیز تصریح کرده اند که این فضیلت به امیر مؤمنان علی علیه السلام اختصاص دارد. اینک نمونه هایی از این علما را می آوریم.

- حافظ ابوعبدالله گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸) در این باره می نویسد:

«زمانی که در بغداد، نزد حافظ ابوعبدالله محمد بن محمود نجار، به فراگیری احادیث مشغول بودم، وی برای من چنین روایت کرد: در نیشابور در محضر صفار شاگردی می کردم که این روایت را برای تأیید به او عرضه داشتم:

عمه ام عائشه، از ابن شیرازی، از حاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله حافظ نیشابوری این گونه روایت کرد:

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیها السلام در شب جمعه سیزدهم رجب سال سی عام الفیل، در مکه و در بیت الله الحرام، متولد شد. هیچ کس قبل یا بعد از او در کعبه به دنیا نیامده است. این ویژگی گرامی داشت وی و بیان گر شکوه مقام و جایگاه اوست.^۱

۱. *ازالة الخفا عن سیره الخلفاء*: ۴ / ۴۰۶.

گفتنی است که حاکم نیشابوری، فرد شناخته شده ای است و حافظ ابن نجار بغدادی (متوفای ۶۴۳) نیز از حافظان بزرگ و محدثان نام دار اهل سنت است. جایگاه او در میان عالمان اهل سنت با مراجعه به شرح حال وی، روشن خواهد شد.^۲

- شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی حموی (متوفای سال ۷۳۰) درباره ولادت حضرت علی علیه السلام می نویسد:

گفته اند که به جز علی بن ابی طالب علیهما السلام، هیچ فرد دیگری در کعبه زاده نشده است.^۳
- حافظ نور الدین بن صباغ مالکی (متوفای سال ۸۵۵) نیز از تولد حضرت علی علیه السلام سخن به میان آورده و می گوید:

پیش از علی بن ابی طالب علیهما السلام، هیچ کس در بیت الحرام به دنیا نیامده. این فضیلتی است که خدای متعال ویژه او گردانده است تا شکوه جایگاه، بلندی مرتبه و بزرگی مقام او را اظهار نماید.^۴
- برخی از دانشمندان مورد وثوق اهل سنت نیز این عبارات را از قول ابن صباغ از کتاب *الفصول المهمه* نقل کرده اند که از جمله آنان می توان حافظ نور الدین سمهودی (متوفای سال ۹۱۱) در کتاب *جواهر العقدين*، برهان الدین حلبی (متوفای سال ۱۰۴۴) در *انسان العیون* و فقیه محدث ادیب شیخ محمد علی غروی اوردبادی در کتاب *علی علیه السلام ولید الکعبه* را نام برد.

- صفی الدین احمد بن فضل بن محمد باکثیر حصرمی از دانشمندان به نام قرن یازدهم در این باره می نویسد:

«علی علیه السلام در روز جمعه سیزدهم رجب سال ۳۰ عام الفیل و بیست و سه سال - یا به روایت دیگر بیست و پنج سال - پیش از هجرت متولد شد. ولادت آن حضرت در کعبه مشرفه بود. او نخستین کسی است که در آن مکان به دنیا آمده، بلکه معلوم نیست کسی جز او در آن مکان متولد شده باشد».^۵
- حافظ محمد بن معتمد خان بدخشانی حارثی از علمای سرشناس قرن دوازدهم در این زمینه می گوید:
«هیچ کس پیش از حضرت علی علیه السلام یا پس از او در کعبه متولد نشده و این فضیلتی است که خداوند آن را ویژه او گردانده است».^۶

۱. *کفایة الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب*: ۴۰۷.

۲. برای نمونه ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* او را این گونه توصیف می کند: امام عالم حافظ باری (کسی که کسب فضایل را تمام نموده و بر دیگران برتری دارد)، محدث عراق و مورخ دوران... که در کنار دانش سرشار، دین، پرهیزگاری و طاعت پیشگی را گردآورده است (سیر *اعلام النبلاء*: ۲۳ / ۱۳۱ برای آگاهی بیشتر درباره منابعی که به شرح حال او پرداخته اند به باورقی *سیر اعلام النبلاء* مراجعه شود).

۳. *فرائد السمطين*: ۱ / ۴۲۶.

۴. *الفصول المهمه فی معرفه الائمة*: ۳۰.

۵. *وسيلة المال فی عد مناقب الال*: ۲۸۲ نسخه خطی.

۶. *مفتاح النجا فی مناقب آل العبا*: ۳۴ نسخه خطی.

- محمد حبیب الله شنقیطی (متوفای سال ۱۳۶۳) نیز در این باره چنین می نویسد:
«و از مناقب حضرت علی علیه السلام آن است که درون کعبه ولادت یافته و این منقبت برای کسی جز او معلوم نشده است.»^۱

۴) اسلام آوردن علی علیه السلام

نویسنده در صفحه ۲۹ درباره چگونگی اسلام آوردن حضرت علی علیه السلام چنین می نگارد:
«ابن اسحاق ذکر کرده است که روزی علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر پیامبر وارد شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله و خدیجه رضی الله عنها نماز می گزاردند. علی گفت: ای محمد! چه می کنید؟
پیامبر پاسخ داد: این دین خداست که آن را برای خود برگزیده و پیامبرانش را با آن مبعوث کرده است. اینک من تو را به ایمان به خداوند یکتا که شریکی ندارد، به پرستش او و به روی گردانی از لات و عزی دعوت می کنم.
علی گفت: این چیزی است که تا پیش از این، درباره آن نشنیده ام؛ من هیچ تصمیمی نمی گیرم مگر آن که ابتدا درباره آن با ابوطالب سخن بگویم.
در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که خوش نداشت راز او پیش از آن که آن را علنی سازد، آشکار شود به علی گفت: ای علی! اگر اسلام نمی آوری، این راز را کتمان کن.
علی آن شب را درنگ کرد و بعد از آن خداوند نور اسلام را به قلب او تاباند...».

علی علیه السلام نخستین کسی که ایمان آورد

در بررسی و نقد دیدگاه نویسنده کتاب *المرتضی* باید بگوییم:
امیر مؤمنان علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده است. در این باره احادیث فراوانی در مهم ترین کتاب های اهل سنت یافت می شود که بر این حقیقت دلالت می کند. از این رو در کتاب های اهل سنت، این مسأله به عنوان یکی از فضایل و خصائص آن حضرت به حساب آمده است. اکنون شماری از این روایات را مرور می کنیم:
احمد بن حنبل در ضمن حدیثی چنین روایت می کند: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

أُو مَّا تَرْضِيْنِ أُنَى زَوْجَتِكَ أَقْدَمُ أُمَّتِي سَلَمًا، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمُهُمْ حِلْمًا؛^۱

۱. كفاية الطالب: ۳۷.

آیا خشنود نیستی که پیشگام ترین امتم در اسلام آوردن، دانشمندترین آن ها و بردبارترین ایشان را به ازدواج تو درآوردم؟

در حدیث دیگری که ابونعیم اصفهانی و جماعتی دیگر آن را روایت کرده اند، آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود:

أنت أولهم إيماناً بالله؛^۲

تو نخستین فرد از میان آنان هستی که به خداوند ایمان آورد.

در حدیث دیگری پیامبر خطاب به عائشه فرمود:

يا عائشة! دعي لي أختي، فإنه أول الناس إسلاماً، وآخر الناس بي عهداً، وأول الناس لي لقاءً يوم القيامة؛^۳

ای عائشه! برادرم را رها کن تا با من راحت باشد. او نخستین کسی است که اسلام آورد، پایبندترین مردم به پیمانی است که با من بسته است. او نخستین کسی است که در روز قیامت با من دیدار می کند.

در حدیثی دیگری که اهل سنت از سلمان روایت می کنند آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

أولكم وارداً على الحوض؛ أولكم إسلاماً علي بن أبي طالب؛^۴

نخستین کسی از شما که بر من در کنار حوض وارد می شود، نخستین کسی از شماست که اسلام آورد و او علی بن ابی طالب است.

ما به همین روایات بسنده می کنیم. اکنون در میان گفتار دانشمندان، سخن نویسنده کتاب الاستیعاب را در این باره نقل می کنیم. او می گوید:

از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه، نخستین کسی است که اسلام آورده است. این گروه او را از دیگران برتر دانسته اند.^۵

بررسی روایت ابن اسحاق

۱. مسند احمد: ۵ / ۲۶. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: شرح حال حضرت علی علیه السلام در الاستیعاب، اسد الغابه و منابع دیگر.

هیثمی در مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴ می نویسد: احمد بن حنبل و طبرانی این روایت را از راویان موثق و مورد اعتماد نقل کرده اند.

۲. حلیة الاولیاء: ۱ / ۶۵ و ر.ک: الریاض النضره: ۲ / ۱۹۸.

۳. الاصابه بمعرفة الصحابة: ۴ / ۳۸۹.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۶، الاستیعاب، ذخائر العقبی و دیگر منابع. هیثمی گفته است که طبرانی توسط رجال ثقه و مورد اعتماد این حدیث را روایت کرده است.

۵. الاستیعاب: ۳ / ۱۰۹۰، ر.ک: شرح حال حضرت علی علیه السلام در اسد الغابه، تهذیب التهذیب، الاصابه و مراجع دیگر.

اکنون به بررسی روایتی می پردازیم که نویسنده آن را از ابن اسحاق نقل کرده، اما منبع آن کتاب *البدایه والنهایه* ابن کثیر است^۱ و برای روشن شدن حقیقت به نقل آن چه در *سیره ابن هشام* که تهذیب *سیره ابن اسحاق* است می پردازیم.

او با این عنوان که علی بن ابی طالب رضی الله عنه نخستین مردی است که اسلام آورده می نویسد:
ابن اسحاق می گوید: نخستین مردی که به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورد، با وی نماز گزارد و آنچه را که از سوی خدا آورده بود تصدیق کرد، علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم رضوان الله وسلامه علیه بود که در آن هنگام ده ساله بود.

از نعمت هایی که خداوند به علی بن ابی طالب رضی الله عنه ارزانی داشته، آن بود که او پیش از اسلام در دامان پیامبر رشد یافته است.

ابن اسحاق می گوید: عبدالله بن ابی نجیح، از مجاهد بن جبر ابی الحجاج برای من روایت کرد که او گفت: از نعمت هایی که خداوند به علی بن ابی طالب داد و از نیکی هایی که او را از آن بهره مند ساخت، آن بود که قریش به قحطی سختی گرفتار شدند، در آن هنگام ابوطالب اهل و عیال بسیار داشت.

بدین جهت پیامبر به عباس عموی خویش که از ثروتمندترین بنی هشام بود، گفت: ای عباس، برادر تو ابوطالب، اهل و عیال بسیار دارد... از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام و عباس جعفر را به همراه خود بردند تا سرپرستی نمایند.

علی علیه السلام پیوسته با پیامبر بود تا آن گاه که خداوند او را به پیامبری برگزید. در این هنگام علی علیه السلام پیامبر را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و به پیروی از او پرداخت، جعفر نیز در نزد عباس بود تا آن که اسلام آورد و از سرپرستی او بی نیاز شد.

ابن اسحاق در ادامه می گوید:

برخی از اهل علم گفته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به هنگام فرارسیدن وقت نماز، از مکه خارج می شد و به دره های اطراف آن می رفت، علی علیه السلام نیز به دور از چشم پدر، عموها و دیگر خویشانش به همراه او می رفت و آن دو پس از به جا آوردن نمازها و سپری شدن روز به شهر باز می گشتند...».

نتیجه بحث

با مطالعه این مطالب متوجه می شویم که آن چه را که نویسنده *المرتضی از البدایه والنهایه* نقل کرده است در *سیره ابن هشام* وجود ندارد. نویسنده خبری را نیز که ابن اسحاق از مجاهد روایت کرده است از تاریخ طبری

با ذکر سند از مجاهد نقل کرده و در پاورقی می نویسد: این حکایت، نزد محمد بن اسحاق نیز همین گونه است.

اما این عبارت سیره/بن هشام را که «ابن اسحاق می گوید: برخی از اهل علم گفته اند که...» نویسنده به نقل از ابن اسحاق تحت عنوان «رابطه علی و ابوطالب» آورده است... .

مهم این است که آن چه در سیره/بن هشام از ابن اسحاق نقل شده با آن چه ابن کثیر از ابن اسحاق نقل کرده، مقایسه کنیم، سپس از نویسنده بپرسیم چه چیز باعث شده که او به نقل ابن کثیر اعتماد کند، نه به آن چه در خود سیره/بن اسحاق آمده است؟

آن چه را که ابن کثیر با انتساب آن به ابن اسحاق نقل کرده پیش از او این اثر در *اسد الغابه* آورده است و دور از ذهن نیست که ابن کثیر این مطلب را از *اسد الغابه* گرفته باشد، بی آن که به سیره/بن اسحاق مراجعه نماید.

اعتراف به حقیقت

نویسنده در ادامه، وقتی خود را ناچار به اعتراف به این حقیقت که علی علیه السلام نخستین مسلمان است می بیند، در صفحه ۳۰ کتاب *المرتضی می نویسد:*

«این مسأله ای است که قرائن و طبیعت اشیا بر آن دلالت می کند؛ زیرا علی رضی الله عنه در آغوش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و در خانه نبوت که دعوت به اسلام و ابلاغ رسالت الهی به تمام مردم را در خود جای داده بود، رشد یافته است.

بنابراین، با فرض عدم وجود مانع بازدارنده یا انحراف شخصیتی، که البته علی علیه السلام از آن مبرا است، تأثیر پذیرفتن از این محیط، امری طبیعی است.»

بنابراین، طبق سخن نویسنده کتاب *المرتضی* اسلام امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام، نتیجه وجود این محیط بوده و تأثیر پذیرفتن او از این فضا، امری طبیعی است؛ پس فضیلت این اسلام آوردن از آن محیطی است که بر علی علیه السلام تأثیرگذار بوده و او را به این امر واداشته است...!!

البته عبارات بعدی او نیز گواه این معناست. او در ادامه می نویسد:

«برخی از پژوهش گران به این شکل میان روایات وارده درباره نخستین مسلمان جمع نموده اند که نخستین زن از میان زنان مسلمان و همسران پیامبر صلی الله علیه وآله که اسلام آورد، ام المومنین خدیجه بوده و نخستین مرد بالغی که آگاهانه اسلام آورد، ابوبکر صدیق بوده و اولین کسی که در میان کودکان و جوانان اسلام آورد، علی بن ابی طالب بوده است. البته مورد نخست به قاعده نزدیک تر است والله اعلم.»

بنابراین دیدگاه، اسلام آوردن حضرت علی علیه السلام، اسلامی متأثر از محیط بوده است، نه اسلامی که ثمره بلوغ و کمال باشد!!

با توجه به این دیدگاه نویسنده این پرسش ها مطرح اند:

اگر اسلام امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام، متأثر از محیط و به دور از آگاهی و بلوغ بوده است، نظر شما درباره احادیثی که پیش تر به آن ها اشاره شد چیست؟

نظر شما درباره سخنان صحابه و بزرگان تابعین و پیشوایان دینی شما که این امر را از فضایل ویژه امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام دانسته اند و به همین دلیل بسیاری او را بر دیگران برتری داده اند چیست؟ با سخنی که از خود امیرالمؤمنین علیه السلام در افتخار به این فضیلت بر دیگر مؤمنان وارد شده چه می کنید؟ این روایت در کتاب ها مشهور است. البته ما به جهت اختصار به ذکر آن نپرداختیم.

اعتراف به حدیث انذار

از سوی دیگر با حدیث قطعی مشهور به «حدیث انذار» که به خلافت امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله - تا چه رسد به صحت و فضیلت اسلامش - تصریح دارد، چه می کنید؟ نویسنده که گریزی از اشاره به «حدیث انذار» در «یوم الدار» نمی یابد، به اختصار و در پاورقی به آن اشاره می کند و در نهایت به تشکیک در صحت آن می پردازد!! و می گوید:

«ماجرای مهمانی خاندان عبدالمطلب، فراهم آوردن غذا برای آن ها و آماده ساختن مقدمات آن مهمانی توسط علی بن ابی طالب در پی نزول آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)؛ دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خاندان عبدالمطلب برای گرویدن به اسلام، واکنش تند و زشت ابولهب به این درخواست، پاسخ مثبت علی علیه السلام به این دعوت، همکاری و یاری او با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سخنانی که پیامبر در این باره فرموده، در برخی کتاب های سیره آمده است و ابن کثیر این ماجرا را در *البدایه والنهایه*^۲ به صورتی منظم و با تفصیل نقل کرده و به برخی از روایان آن خدشه وارد کرده است. در این روایت مطالبی وجود دارد که صحت و درست بودن آن را مورد تردید قرار داده است.»

نگاهی به حدیث انذار

در نقد دیدگاه نویسنده می گوییم:

ماجرای «یوم الانذار» و حدیث آغاز دعوت نبوی، از مهم ترین حوادث ماندگار تاریخ اسلام و از درخشان ترین روزها و برترین مواضع حیات پر برکت و سیره شریف امیرمؤمنان علی علیه السلام است... .

۱ . سوره شعراء: آیه ۲۱۴.

۲ . *البدایه والنهایه*: ۳ / ۳۹ و ۴۰.

حال باید از نویسنده پرسید: چگونه از ذکر این مهم، چنان چه در کتاب های «قدیمی مورد وثوق» که مدعی التزام به نقل مطالب از آن کتاب هاست آمده؛ غفلت نموده است؟!

آیا او این گونه می خواهد سیره شخصیتی را بنویسد که خودش در آغاز گفته «از جمله شخصیت هایی که مظلوم واقع شده اند و یا آنان که حقشان پایمال شده است سرور ما حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام است که در گذر قرن ها و نسل ها به واسطه مسائل مذهبی، قومی و شخصی، پرده هایی متراکم شخصیت او را پوشانده و با آن برخورد منصفانه ای صورت نگرفته است»؟

چگونه نویسنده ادعا می کند که این ماجرا در برخی از کتاب های سیره آمده است، حال آن که تنها شیخ علی متقی هندی در کتاب *کنز العمال* - که اتفاقاً از منابعی است که نویسنده مطالبی را از آن نقل کرده است - این ماجرا را از احمد بن حنبل، طحاوی، ابن اسحاق، محمد بن جریر طبری، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابو نعیم اصفهانی و ضیاء مقدسی، نقل کرده است؟!^۱

افزون بر این متقی هندی تصریح نموده است که محمد بن جریر طبری این حدیث را صحیح می داند، هم چنان که ضیاء مقدسی آن را صحیح دانسته؛ چرا که در کتاب *المختار* - که در آن ملتزم به نقل احادیث صحیح بوده - آن را روایت کرده است.

پس باید از نویسنده بپرسیم: چگونه با نادیده گرفتن تمام این مسائل مدعی شده: «این کثیر این ماجرا را در *البدایة والنهایة*^۲ به صورتی منظم و با تفصیل نقل کرده و به برخی از راویان آن خدشه وارد کرده است. در این روایت مطالبی وجود دارد که صحت و درست بودن آن را مورد تردید قرار داده است»؟! اکنون عین این ماجرا را به نقل از ابن اسحاق، ابن جریر و دیگران می آوریم:

«از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

هنگامی که آیه **(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)**^۳ بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نازل شد، مرا فراخواند و فرمود:

ای علی! خداوند به من دستور داده است که خویشان نزدیکم را اذار نمایم. سینه ام از این فرمان تنگ شده و برایم سنگین آمد، چرا که می دانستم هر چه که آن ها را به این امر فراخوانم پاسخی از آن ها دریافت خواهم کرد که خوشایند من نخواهد بود؛ از این رو در قبال این فرمان سکوت پیشه کردم تا آن که جبرئیل بر من نازل شد و گفت:

ای محمد! اگر آن چه را که بدان مأمور شده ای انجام ندهی، پروردگارت تو را به سبب این کار عذاب خواهد کرد.

۱. *کنز العمال*: ۳ / ۱۲۹ و ۱۳۱ و ۱۴۹ و ۱۷۴.

۲. *البدایة والنهایة*: ۳ / ۳۹ و ۴۰.

۳. سوره شعراء: آیه ۲۱۴.

پس ای علی! با یک صاع گندم، نان بپز و ران گوسفندی بر آن قرار ده و کاسه ای شیر نیز با آن همراه ساز. سپس خاندان عبدالمطلب را گردآور تا با آنان سخن گویم و آن چه را بدان مأمور شده ام به آنان ابلاغ کنم.

حضرت علی علیه السلام می افزاید:

آن چه را که پیامبر به من امر کرده بود، انجام دادم؛ سپس آنان را در حضور پیامبر گرد آوردم. در آن روز آن ها چهل مرد، یک نفر کمتر یا بیشتر، بودند که در میان آنان عموهای پیامبر، ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز حاضر بودند.

هنگامی که سفره طعام را گستراندم پیامبر قطعه ای از گوشت را برگرفت، آن را با دندان مبارکش تکه تکه کرد و آن تکه ها را در نقاط مختلف سفره پراکند و آن گاه فرمود: به نام خدا، تناول کنید. حاضران از آن غذا تناول کردند تا همگی سیر شدند، اما تنها آثار انگشتان آن ها بر غذا نمایان بود؛ در حالی که به خدا سوگند، یک نفر از آن ها می توانست غذایی را که در برابر همه آنان قرار داده بودم به تنهایی بخورد.

آن گاه پیامبر فرمود: ای علی! آنان را سیراب ساز!

من نیز آن کاسه شیر را آوردم همگی از آن نوشیدند و سیراب شدند.

به خدا سوگند که یک نفر از آن ها می توانست تمام شیری را که همه با آن سیراب شدند، به تنهایی بنوشد.

هنگامی که پیامبر تصمیم گرفت سخن بگوید، ابولهب بر او پیشی گرفت و گفت: این خویشاوندتان شما را سحر کرده است.

این گونه بود که آن جمعیت پراکنده شدند و پیامبر نتوانست با آنان سخن بگوید.

فردای آن روز پیامبر به من فرمود: ای علی! آن مرد، پیش از من آن سخنی را که شنیدی بر زبان آورد و جمعیت پیش از آن که با آنان سخن بگویم، پراکنده شدند. پس بار دیگر همان کار دیروز را انجام بده، نوشیدنی و طعامی فراهم کن و آنان را برای من گرد آور.

من همان کار را انجام دادم و آنان را جمع نمودم. سپس پیامبر به من امر فرمود که غذا را بیاورم.

من نیز چنین کردم و پیامبر همان کار دیروز را تکرار کرد؛ حاضران از غذا و نوشیدنی تناول کردند تا سیر و سیراب شدند.

آن گاه پیامبر سخن گفتن را آغاز نمود و فرمود:

یا بنی عبدالمطلب! اِنِّی - والله - ما أعلم شاباً فی العرب جاء قومہ بأفضل ما جئتکم به، اِنِّی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخره، وقد أمرنی الله أن ادعوکم إلیه، فأیتکم یؤازرنی علی أمری هذا؟

ای خاندان عبدالمطلب به خدا سوگند، من هیچ یک از جوانان عرب را نمی شناسم که چیزی بهتر از آن چه که من برای شما آورده ام، برای قوم خویش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند به من امر کرده است که شما را به آن دعوت نمایم، پس کدام یک از شما یاور من خواهد بود؟

من که سنم از همه حاضران کم تر بود گفتم:

أنا یا نبی الله! اکون وزیرک علیه.

ای پیامبر خدا! من وزیر تو خواهم بود.

پیامبر دست به گرد گردنم افکند و فرمود:

إن هذا أخی ووصیّی وخلیفتی فیکم، فاسمعوا له وأطیعوا؛

او، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنش گوش فرا دهید و از او پیروی کنید.

حاضران، خنده کنان برخاستند و به ابوطالب می گفتند: به تو دستور داد که مطیع فرزندت علی باشی و به سخن او گوش فرادهی.

این روایت را ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی و بیهقی هر دو در *دلائل النبوه* خویش، نقل کرده اند.^۱

حدیث یوم الانذار و نکاتی جالب

این روایت دلالت می کند که:

۱ . امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام به رغم سن کم، در بالاترین درجه آگاهی و بلوغ بوده است و هیچ یک از کسانی که پس از وی اسلام آورده اند در این مورد قابل مقایسه با آن بزرگوار نیستند.

۲ . امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بود که به امر پیامبر، غذایی آماده کرد و آن گروه را دعوت نمود و به آنان غذا و نوشیدنی داد.

۳ . امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام، برادر، وصی و جانشین پیامبر در میان مسلمانان است و از همان زمان اطاعت و فرمانبرداری از او بر همگان واجب شده است.

بی شک به سبب همین نکات است که کسانی چون ابن کثیر، در صحّت آن تشکیک می کنند و ابن تیمیه به رغم وجود این روایت در *مسند/حمد*، وجود آن را در صحاح و مسانید، منکر می شود و محمد حسنین هیکل پس از ذکر این حدیث در چاپ نخست کتاب خود، آن را در چاپ دوم از کتاب، حذف می کند.

۱ . کنز العمال: ۱۳ / ۱۳۱ - ۱۳۳.

به همین دلیل است که نگارنده کتاب *المرتضى* که برای ادای حق حضرت مرتضى علیه السلام آن را نگاشته، چنین عباراتی را نقل و این گونه با آن برخورد می کند!!!

۵) رابطه حضرت علی و ابوطالب

نویسنده برای کاستن از شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام از عنوان «بین علی و ابی طالب» استفاده کرده است. او در صفحه ۳۰ کتاب *المرتضى*، با طرح این عنوان، چنین می نویسد:

«ابن اسحاق می گوید: برخی از اهل علم گفته اند: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به هنگام فرارسیدن وقت نماز، از مکه خارج می شد و به دره های اطراف آن می رفت؛ علی علیه السلام نیز به دور از چشم پدر، به همراه او می رفت...».

چرا رفتار دو گانه؟

ما این سخن را از سه محور نقد می کنیم:

نخست آن که چگونه این سخن را از ابن اسحاق نقل کرده و بر آن اعتماد می کند، اما ماجرای «یوم الانذار» را نه از ابن اسحاق و نه از غیر او، نقل نمی کند؟!

دوم آن که چگونه به این خبر منقول از «برخی از اهل علم» اعتماد می کند در حالی که مشخص نیست آن ها چه کسانی هستند؟! اما با وجود نقل روایت «یوم الانذار» در مسند/حمد و صحیح شمردن آن توسط حدیث شناسانی مانند طبری، به تشکیک ابن کثیر در برخی از راویان آن، اعتماد می کند؟!

وصیت حضرت ابوطالب علیه السلام

سوم آن که پیش تر از برخی منابع قدیمی نقل نمودیم که حضرت ابوطالب علیه السلام همواره، علی علیه السلام را به ملازمت و متابعت پیامبر صلی الله علیه وآله، امر می کرد؛ هم چنان که دیگر فرزند خود، یعنی جعفر رضی الله عنه و بلکه تمام بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را به این کار امر می نمود.

برای نمونه در منابع معتبر در نزد اهل سنت چنین آمده است:

«هنگامی که مرگ ابوطالب علیه السلام نزدیک شد، افراد سرشناس قریش را نزد خود گرد آورد و به آنان این گونه وصیت کرد:

ای اهل قریش! شما برگزیدگان خدا و قلب عرب هستید. همان آقایی که باید اطاعت شود، همان کسی که امور شما را با شجاعت مرتب ساخته و حق را به حق دار می رساند، همان کریم بخشنده در میان شماست. بدانید که شما هیچ بزرگی و افتخاری برای عرب باقی نگذاشته اید، مگر آن که آن را به دست آورده اید و هیچ شرافتی نیست جز آن که شما بدان دست یافته اید.

به این خاطر، شما بر دیگر مردمان، فضیلت و برتری دارید و به سبب او مردمان به شما رغبت پیدا کرده و نزدیک می شوند.

عده ای نیز با شما دشمن هستند و برای جنگ با شما متحد شده و به شما روی می آورند. من شما را به بزرگداشت این خانه کعبه سفارش می کنم؛ چرا که در آن رضایت پروردگار و مایه معاش شما و استواری گام هایتان، قرار دارد. با خویشاوندان خود پیوند نیکو داشته باشید و این پیوند را قطع نکنید، چرا که آن، مرگ را به تأخیر می اندازد و شمارتان را بسیار می گرداند.

از ستم کردن و نافرمانی بر حذر باشید، زیرا که امت های پیش از شما به سبب این دو، هلاک شده اند؛ یاری خواهنده را پاسخ گوید و ناتوان را یاری کنید؛ چرا که در آن شرافت دنیا و آخرت نهفته است؛ و بر شما باد به راستگویی و امانت داری؛ زیرا که محبت نزدیکان و احترام مردم را به ارمغان می آورد.

به شما سفارش می کنم که با حضرت محمد صلی الله علیه وآله به نیکی رفتار کنید؛ زیرا او امین قریش و راستگوی عرب و جامع تمام صفاتی است که شما را بدان سفارش نمودم. او امری را برای ما آورد که قلب آن را پذیرفت، اما زبان از بیم خصومت ورزی و سرزنش اطرافیان، آن را انکار کرد.

به خدا سوگند، گویی می بینم که از سویی مستمندان قریش، بادیه نشینان و مردمان مستضعف دعوت او را اجابت کرده، کلامش را تصدیق نموده، امر او را بزرگ شمرده و در راه او مال و جان خویش را می بازند. و از سوی دیگر سران و مهتران قریش را می بینم که خوار و زبون شده اند و خانه هایشان را می بینم که ویران شده است و ضعیفان آن ها را می بینم که اربابان آن ها شده اند. در آن حال بزرگ ترین مخالفان محمد صلی الله علیه وآله نیازمندترین مردم به او هستند و دورترین مردم از او، اینک بهره مندترین آن ها در نزد او.

در آن هنگام عرب، دوستی خویش را خالصانه نثار او می سازد، قلب خود را برای او خالص می گرداند و زمامداری خود را به او می سپارد.

ای اهل قریش! با فرزند پدرتان همراه باشید، دوستدار او و حامی حزب او باشید. به خدا سوگند، هیچ کس راه او را نمی پیماید مگر آن که رشد و هدایت می یابد و هیچ کس راهنمایی او را به جان نمی خرد مگر آن که رستگار می شود. اگر عمری داشتیم و اجلم به تأخیر می افتاد، بی شک فتنه ها را از او دور می ساختم و او را در برابر بلاها، حفظ می نمودم.^۱

۱. الروض الانف: ۱ / ۲۵۹، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة: ۱ / ۷۲، السیرة الحلبیة: ۱ / ۳۷۵ و منابع دیگر.

بخش دوم: حضرت علی علیه السلام در مدینه

۶) پیمان برادری

نویسنده در صفحه ۳۹ کتاب *المرتضى* تحت عنوان فوق چنین می نویسد:

«در کتاب *الطبقات الكبرى* نگارش ابن سعد این گونه آمده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، میان علی بن ابی طالب و سهل بن حنیف، پیمان برادری را برقرار ساخت. ابن کثیر در این باره می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله، میان علی علیه السلام و سهل بن حنیف پیمان برادری برقرار ساخت.

ابن اسحاق و کسانی دیگر از صاحبان کتاب های سیره و مغازی نیز ذکر کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، پیمان برادری را میان علی و خود جاری ساخت. احادیث زیادی در این باره وارد شده است، اما به سبب ضعف سند آن ها و سستی متن برخی از آن ها، هیچ یک از آن ها صحیح نیست.»

نکاتی در این دیدگاه

در پاسخ به ادّعی فوق، باید به نکاتی چند توجه نمود:

نخست آن که هر خواننده ای که این عبارات نقل شده از ابن کثیر را که با واژه «آخی؛ پیمان برادری برقرار ساخت» آغاز می شود و با واژه «متونها؛ متن آن ها» پایان می یابد، بخواند و ببیند که شماره ارجاع به پاورقی بر روی کلمه «متون ها» قرار گرفته است و ارجاع آن در پاورقی به «*البدایة والنهایة*، ج ۳، ص ۲۲۶ و ۲۲۷» می باشد؛ قطعاً چنین برداشت خواهد کرد که این عبارات، کلام ابن کثیر است.

اما هنگامی که ما به جزء و صفحه مذکور کتاب ابن کثیر مراجعه کردیم، این عنوان را در آن یافتیم «فصلی در برقراری پیمان برادری میان مهاجران و انصار توسط پیامبر صلی الله علیه وآله» و هیچ اثری از متنی که نویسنده *المرتضى* مدّعی نقل آن از ابن کثیر بود، نیافتیم!! برای اطمینان از این مسأله می توان به کتاب مذکور مراجعه نمود.

دوم آن که اگر «ابن اسحاق و کسانی دیگر از صاحبان کتاب های سیره و مغازی، ذکر کرده اند که پیامبر، پیمان برادری را میان او (علی علیه السلام) و خود برقرار ساخت»، چرا نویسنده عبارت ابن اسحاق را نیآورده و بر آن اعتماد نکرده است؟ حال آن که در موارد دیگر حتی با وجود جهل به راویان روایات و اخبار ابن اسحاق، به آن ها اعتماد نموده است؟!

سوم آن که برادری امیر مؤمنان علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، پیش از روز عقد اخوت و پیمان برادری میان مهاجران و انصار، برای آن حضرت محقق و حاصل شده است؛ چرا که در روایات حدیث «یوم الانذار» آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام را برادر خویش معرفی کرده است.

از جمله روایاتی که به این رخداد اشاره دارد، روایتی است که احمد بن حنبل آن را به سند صحیح در مسند خود نقل کرده است. او از عقیان نقل می کند که ابوعمانه، از عثمان بن مغیره از ابوصادق روایت کرد که ربیعہ بن ناجذ، از علی علیه السلام چنین روایت نمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خاندان عبدالمطلب را گرد آورد در حالی که در میان آنان مردانی بودند که به تنهایی می توانستند گوسفندی دو ساله و ظرف آب بزرگی را تناول کنند.

علی علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با یک مد گندم برای آنان غذا تهیه نمود، آنان از آن غذا خوردند تا سیر شدند. اما آن غذا به گونه ای باقی مانده بود که گویی کسی به آن دست نزده بود. سپس امر فرمود تا قدح کوچکی آورده شد و آنان از آن نوشیدند تا سیراب شدند، اما نوشیدنی آن به گونه ای باقی ماند که گویی از آن نوشیده نشده بود.

آن گاه به آنان فرمود:

یا بنی عبدالمطلب! ائنی بعثت إلیکم خاصهً و إلی الناس بعامة؛ وقد رأیتهم من هذه الآیه ما رأیتهم. فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی؟

ای خاندان عبدالمطلب! من به سوی خصوص شما و هم چنین به سوی تمام مردم برانگیخته شده ام و شما، نشانه

این امر را مشاهده کردید؛ پس کدام یک از شما برای آن که برادر و همراه من باشد با من بیعت می کند؟

هیچ کس برای پاسخ سخن او برنخواست.

در این هنگام من که کوچک ترین فرد حاضر در آن جمع بودم، برخاستم؛ اما پیامبر به من فرمود:

بنشین.

این اتفاق سه بار رخ داد و من در هر مرتبه برمی خاستم و حضرت می فرمود: بنشین تا آن که سرانجام

در بار سوم (به نشانه بیعت) دست بر دست من نهاد.^۱

حدیث «مؤاخاة؛ برادری» را محدثان و صاحبان سیره، روایت کرده اند که از جمله محدثان راوی آن،

احمد بن حنبل، ترمذی، حاکم نیشابوری، بغوی، طبرانی، ابن عساکر و عدّه ای دیگرند.

زرقانی مالکی در این باره می گوید:

۱. مسند/احمد: ۱ / ۱۵۹.

«احادیث بسیاری در مورد برادری پیامبر و علی علیهما السلام روایت شده است. ترمذی با ذکر حسن بودن و حاکم نیشابوری با تصریح به صحت، این روایت را از ابن عمر نقل کرده اند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، به علی علیه السلام فرمود:

أما ترضی أن أكون أخاک؟

آیا دوست نداری که من برادر تو باشم؟

پاسخ داد: بلی.

پیامبر فرمود:

أنت أخي فی الدنيا والآخرة؛

تو در دنیا و آخرت، برادر من هستی».^۱

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح صحیح بخاری این گونه می نویسد:

«ابن عبدالبر می گوید: پیمان برادری دو بار برقرار شد؛ یکبار میان خصوص مهاجران، در مکه و بار دیگر میان مهاجران و انصار».

وی سپس برخی از احادیث مربوط به آن را نقل کرده است.^۲

اگر بخواهیم همه روایات مرتبط با مسأله پیمان برادری را از منابع کهن و معتبر نقل کنیم، سخن ما به درازا خواهد انجامید؛ از این رو به آن چه ذکر کردیم اکتفا می کنیم. در پایان تنها سخن حافظ ابن عبدالبر را می آوریم، او می گوید:

«از راه های مختلف از علی علیه السلام برای ما روایت شده است که می گفت:

أنا عبدالله وأخو رسول الله، لا یقولها أحد غیری إلا کذاب؛

من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، هرکس جز من این سخن را بگوید کذاب است».^۳

(۷) از دواج علی و فاطمه علیهما السلام

در صفحه ۳۹ کتاب المرتضیٰ چنین می خوانیم:

«در سال دوم هجرت، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، دختر خود، فاطمه علیها السلام را به نکاح علی علیها السلام

در آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آن هنگام به فاطمه علیها السلام فرمود:

قد أنکحتک أحب أهل بیتی إلی؛

۱. شرح المواهب اللدنیة: ۱ / ۲۷۳ و ر.ک: سنن ترمذی: ۵ / ۵۹۵، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴، کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۰ و ۱۳ / ۱۰۵.

۲. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۷ / ۲۱۷.

۳. الاستیعاب: ۳ / ۱۰۹۸.

محبوب ترین اهل بیتم در نزد خویش را به ازدواج تو درآوردم.
آن گاه برای فاطمه علیها السلام دعا کرد و قطراتی از آب بر او پاشید».

بررسی نقل نگارنده

نویسنده این عبارات را از کتاب «زاله الخفاء، ص ۲۵۴» نقل کرده است. این کتاب، نوشته شیخ ولی الله دهلوی متوفای سال ۱۱۷۶ هـ ق است. روشن نیست که چرا نویسنده، این ماجرا را از کتاب های «قدیمی و مورد وثوق» آن چنان که خود در ابتدا به آن ملتزم شده، نقل نکرده است؟! در این زمینه در منابع قدیمی و مورد اعتماد نزد اهل سنت این گونه آمده است:
هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد، به او فرمود:
زَوْجَتِكَ خَيْرَ أُمَّتِي، أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا وَأَوْلَهُمْ سَلَمًا!^۱
تو را به ازدواج بهترین، دانشمندترین، بردبارترین و پیشگام ترین فرد امتم در پذیرش اسلام، درآوردم.

نکاتی جالب

در مسأله ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها، نکاتی نهفته است که باید به آن ها اشاره کنیم:

نخست آن که این ازدواج، به امر خداوند متعال صورت پذیرفت. این مسأله را بسیاری از پیشوایان حدیث اهل سنت، هم چون طبرانی نقل کرده اند. حافظ هیثمی پس از نقل این روایت از طبرانی می گوید:
«راویان آن ثقه و مورد اعتماد هستند».^۲

بیهقی، خطیب بغدادی، ابن عساکر، حاکم نیشابوری و دیگران نیز آن را روایت کرده اند.

دوم آن که پیش از حضرت علی علیه السلام، ابوبکر و عمر از فاطمه سلام الله علیها خواستگاری کرده بودند، که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درخواست آن ها را رد کرده و فرموده بود:

لَمْ يَنْزِلِ الْقَضَاءُ بَعْدَهُ؛^۳

دستوری هنوز نازل نشده است.

سوم آن که بعضی از انصار، به علی علیه السلام پیشنهاد کردند تا به خواستگاری فاطمه علیها السلام برود. هنگامی که علی علیه السلام به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفت، حضرت از او استقبال کرد و فرمود:

مرحباً وأهلاً؛

۱ . مسند احمد: ۵ / ۲۶، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۱، ۱۱۴، الاستیعاب: ۳ / ۱۰۹۹، الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ۲ / ۱۹۴.

۲ . مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۴.

۳ . الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة: ۲ / ۱۸۳ و منابع دیگر.

خوش آمدی.

بسیاری از دانشمندان سرشناس اهل سنت این ماجرا را روایت کرده اند. از جمله محمد بن سعد در الطبقات الکبری از بریده روایت می کند. بریده می گوید:

گروهی از انصار به علی علیه السلام گفتند: به خواستگاری فاطمه علیها السلام برو. او به نزد پیامبر رفت و سلام نمود. پیامبر فرمود: خواسته فرزند ابوطالب چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: برای خواستگاری فاطمه علیها السلام آمده ام.

پیامبر (با به کارگیری دو عبارت از عباراتی که عرب زبانان در مقام خوش آمدگویی به کار می برند) فرمود:

مرحباً وأهلاً؛

خوش آمدی، خوش آمدی.

پیامبر چیزی بیش از این دو کلمه به علی علیه السلام نگفت. آن گروه از انصار، پس از خارج شدن علی علیه السلام به او گفتند: چه شد؟

پاسخ داد: نمی دانم، تنها فرمود: «مرحباً وأهلاً».

آنان گفتند: یکی از این دو نیز از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله برای تو کافی است، علاوه بر خوش آمدگویی، اهل خویش را به تو بخشید...^۱

۸) نگارنده و نادیده گرفتن فضایل حضرت علی در جنگ ها

با مطالعه کتاب این نویسنده می توان به خوبی دریافت که این نگارنده در حق فضایل مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام که در منابع قدیمی و معتبر اهل سنت آمده، چه جنایت بزرگی کرده است.

او علاوه بر این که بسیاری از رشادت های حضرت علی علیه السلام را نیاورده و - همان طوری که گذشت - نسبت به حدیث یوم الانذار و حدیث پیمان برادری نیز جنایت بزرگی روا داشته است؛ آن چه را که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خندق درباره حضرت علی علیه السلام فرموده، نقل نکرده است.^۲

هم چنین «حدیث رایت» را که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر فرموده به شکل کامل ذکر نکرده است.^۳

هم چنین از حدیث منزلت که پیامبر در مواضع گوناگون که یکی از آن ها به هنگام ترک مدینه برای جنگ تبوک بوده، سخنی به میان نیاورده است.^۴

۱. الطبقات الکبری: ۸ / ۱۲.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳۲/۳، کنز العمال: ۶۲۳/۱۱، تاریخ مدینه دمشق: ۵۰/۳۳۳.

۳. همان: ۳ / ۳۸، عمدة القاری: ۱۴ / ۲۱۴، همان: ۴۲ / ۱۰۸.

۴. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰، مسند احمد: ۱ / ۱۷۳، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۹.

۹) نویسنده و حادثه غدیر

نویسنده به گونه ای به حادثه غدیر پرداخته که ای کاش اصلاً به بحث پیرامون این ماجرا نمی پرداخت. او با طرح عنوان «حجۀ الوداع و خطبه غدیر خم»، به چیزی از آن ماجرا اشاره نکرده، جز آن که می گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به غدیر خم رسید، خطبه ای ایراد کرد و از فضیلت علی علیه السلام سخن گفت و فرمود:

من كنت مولاه فعلي مولاً، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه؛

هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. خداوندا! دوست دار هر کسی که او را دوست بدارد و دشمن دار هر که با او دشمنی ورزد.»

نویسنده در ادامه درباره حدیث «من كنت مولاه» می افزاید:

«انگیزه پیامبر صلی الله علیه وآله در بیان این سخن آن بوده است که گروهی از کسانی که با علی علیه السلام در یمن بوده اند، به سبب رفتار عادلانه او که در نظر آن ها ستم، بخل و سخت گیری آمده بود؛ از علی علیه السلام شکایت و به سرزنش او پرداختند و سخنانی را درباره او بر زبان رانده بودند؛ در حالی که در این مسأله، حق با علی علیه السلام بوده است.»

نقدی بر سخن نگارنده

درباره این دیدگاه می گوییم:

این سخنان، دقیقاً سخنانی است که ناصبی ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در این باره می گویند!! البته نویسنده، لطف کرده!! و گفته است: «در این مسأله، حق با علی علیه السلام بوده است» تا به خواننده القا کند که او از دشمنان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام نیست!!

به هر حال، باید دانست مخالفان امیر مؤمنان علی علیه السلام و منکران فضایل و مناقب آشکار آن حضرت، به هنگام رویارویی با این فضایل در کتاب های معتبر اهل سنت، دچار آشفتگی و پریشانی شده اند؛ مناقبی که هم بر برتری آن حضرت دلالت دارد و هم ثابت کننده مقام خلافت برای آن بزرگوار بلافاصله پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است.

حدیث غدیر و آشفتگی برخی علمای اهل سنت

در خصوص حدیث غدیر، برخی از علمای اهل سنت به سند حدیث ایراد گرفته اند. برخی سند را درست دانسته اند، اما در دلالت آن خدشه وارد کرده اند.

گروه سوم اقدامات مذکور را بی فایده می بینند و اصولاً منکر حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حجة الوداع شده اند.

دسته چهارم این حدیث را متواتر و دلالت آن را روشن و حضور علی علیه السلام در غدیر را غیرقابل انکار یافته اند، اما مدعی شده اند که این حدیث در یک مناسبت معین و قضیه خاص برای دفاع از حضرت علی علیه السلام، وارد شده است.

این گروه، خود در تعیین آن قضیه و مناسبت، دچار سردرگمی و اختلاف شده اند: دسته ای گفته اند: عده ای به برخی از کارهای علی علیه السلام اعتراض کرده بودند... . دسته دیگر گفته اند: میان علی علیه السلام و اسامه بن زید، مشاجره ای رخ داده بود... دسته دیگری نیز مدعی شده اند: این مشاجره میان علی علیه السلام و زید بن حارثه، رخ داده است؛ بر پایه این ادعا باید گفت: این حدیث مدت ها پیش از حجة الوداع، وارد شده است... . خوانندگان با انصاف نگاه کنند که دشمنان حقیقت، چگونه هر چند با طرح ادعاهای محال، کوشیده اند تا فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام را انکار کنند.

ماجرای غدیر و سیره ابن هشام

نویسنده که مدعی نقل مطالب خویش از «کتاب های موثق و مورد اعتماد» بوده!! و خواسته با حسن نیت، سیره شخصیتی مظلوم را به رشته تحریر درآورد؛ باید کوششی، اگرچه اندک، در دو محور به خرج می داد که واقعیت این رخ داد را دریابد و یا این که سکوت کرده و چنین ادعا نکند که «انگیزه پیامبر در بیان این سخن آن بوده است که...».

و یا دست کم این رخ داد را از کتاب ابن هشام روایت می کرد. همان طوری که نویسنده در بسیاری از موارد، به نقل از این کتاب پرداخته است.

در سیره/ابن هشام این گونه آمده است:

ابن اسحاق می گوید: یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی عمره، از یزید بن طلحة بن یزید بن ركانه چنین روایت کرد:

علی علیه السلام، از یمن رهسپار دیدار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مکه بود؛ او برای آن که سفر خویش را با شتاب بیشتری ادامه دهد، کسی از یاران خود را به جانشینی خویش سرپرست سربازانش ساخت.

آن مرد، در غیاب علی علیه السلام، به هر یک از سربازان یک دست لباس از لباس های همراه لشکر پوشاند. هنگامی که لشکر نزدیک شد، علی علیه السلام برای دیدار آن ها خارج شد و آنان را در حالی که آن لباس ها را به تن داشتند، مشاهده کرد.

در این هنگام به کسی که او را به جانشینی خود در لشکر گمارده بود گفت: وای بر تو! این چه اوضاعی است؟!

پاسخ داد: لباس ها را بر تن آنان پوشاندم تا هنگامی که به شهر می رسند، آراسته و زیبا باشند. علی علیه السلام گفت: وای بر تو! پیش از آن که به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برسید، لباس ها را از تن لشکر، برگیر.

راوی گوید: او نیز لباس ها را از لشکریان بازپس گرفت و آن را به جای خود بازگردانید و به دلیل این رفتار علی علیه السلام، آنان به شکایت پرداختند.

ابن اسحاق گوید: عبدالله بن عبدالرحمان بن معمر بن حزم، از سلیمان بن محمد بن کعب بن عجره، از عمه خود زینب بنت کعب، که همسر ابوسعید خدری بوده، از ابوسعید خدری برای من این گونه روایت کرد:

گروهی از مردم از علی علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شکایت کردند.

پیامبر در میان ما، برخاست و خطبه ای ایراد کرد و من شنیدم که فرمود:

لا تشكوا علياً، فوالله إنه لأخشن في ذات الله، أو في سبيل الله؛

از علی شکایت نکنید، چرا که به خدا سوگند، او درباره خدا - یا آن که فرمود: در راه خدا - سخت گیرترین فرد است.^۱

حقیقت ماجرای غدیر

آن چه به نقل از سیره ابن هشام؛ از مهم ترین منابع نویسنده از نظر گذشت، آن چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مناسبتی که نویسنده به آن اشاره کرده؛ فرموده است و در این ماجرا سخنی از حدیث غدیر «من كنت مولاه...» به میان نیامده است.

علاوه بر این، هیچ ارتباطی میان حدیث غدیر و ماجرای که آن جماعت ذکر کرده اند، وجود ندارد؛ چراکه حدیث غدیر، به فرمان خداوند به پیامبر با نزول آیه شریفه بوده است، آن جا که فرمود:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^۲

ای پیامبر! آن چه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان؛ و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات) مردم، نگاه می دارد.

این آیه در زمانی نازل شد که پیامبر از منی خارج شده و رهسپار مدینه بود.

۱ . سیره ابن هشام: ۲ / ۶۰۳

۲ . سوره مائده: آیه ۶۷

ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابن عساکر، از ابوسعید خدری چنین روایت می کنند: آیه (یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) در غدیر خم و درباره علی بن ابی طالب علیهما السلام، نازل شده است.^۱

از این رو خود اهل سنت از عبدالله بن مسعود چنین روایت می کنند که او می گوید:

ما در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، این گونه تلاوت می کردیم:

(یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^۲

(ای پیامبر! آن چه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است (که علی مولاى مؤمنان است)، به مردم برسان؛ و

اگر انجام ندهی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات) مردم، نگاه می دارد.

برای آگاهی از جزئیات بیشتر حدیث غدیر به کتاب های مفصل در این رابطه مراجعه شود.^۳

نکته دیگر آن که، با فرض پذیرش این ادعا که صدور حدیث غدیر از پیامبر، به سبب قضیه ای از

قضایای مورد ادعای جماعت مذکور باشد، باید توجه داشته باشیم که در این حدیث آمده است: پیامبر خدا صلی

الله علیه وآله فرمود:

أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟

آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟

پاسخ دادند: آری.

پیامبر فرمود:

فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ؛

پس هر کس من مولاى او هستم، علی مولاى اوست. خداوندا! هر کس او را دوست بدارد، دوستش بدار و هر

کس با او دشمنی ورزد، با او دشمن باش.

چندی از محققان اهل سنت هم چون قاضی عبدالجبار معتزلی، در مقام پاسخ به استدلال به حدیث غدیر،

تصریح کرده اند که حتی اگر این روایت به سبب آن قضایا صادر شده باشد، هیچ مانعی برای اخذ ظاهر آن و

آن چه که الفاظ حدیث اقتضا دارد، وجود ندارد.

بنابراین، باید درباره دلالت و ظاهر حدیث بدون در نظر گرفتن سببی که وجود آن مانند عدمش هست،

سخن گفت.

۱. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۲ / ۲۹۸.

۲. همان.

۳. رک: نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار: ج ۶ تا ۹.

آری، چگونه نمی توان ظاهر و آن چه را که الفاظ حدیث اقتضا می کند، اخذ کرد حال آن که بزرگان صحابه به سبب و قضیه مورد ادّعا، اعتنایی نداشته اند و از حدیث، ظاهر آن را دریافته اند. چنان که ابوبکر و عمر به علی علیه السلام گفتند:

بخ بخ...؛

«مبارک است مبارک است...»^۱

حسّان بن ثابت نیز قصیده مشهور خود را در بیان معنای مورد ادّعای ما به نظم درآورد.^۲ و کسانی نیز از این معنا به خشم آمدند و عذابی را که برای کافران بود و هیچ فردی نمی توانست آن را دفع کند، درخواست کردند، چنان که خدای سبحان می فرماید:

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)؛^۳

تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب برای کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.^۴

بی شک اگر سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مناسبتی خاص و به دلیلی معین و تنها خطاب به شخص یا اشخاص خاصی بود، صحابه چنین واکنشی به آن نشان نمی دادند. شرح بیشتر این مسأله در این نوشتار نمی گنجد، از این رو به همین اندازه بسنده می کنیم.

۱۰) وفات پیامبر

این عنوان، آخرین سرفصل بخش دوم کتاب است که نویسنده در آن، از نماز ابوبکر به جای پیامبر سخن به میان آورده و این گونه ادّعا کرده است:

«این کار با دستور پیامبر انجام شد. پیامبر صلی الله علیه وآله به مسجد رفت و در کنار ابوبکر نشست. پس ابوبکر، ایستاد و نماز را آغاز کرد در حالی که پیامبر، در کنار او، نشسته نماز می خواند!!»

آیا ابوبکر به جای پیامبر نماز خواند؟

در پاسخ این ادّعا باید بگوییم:

ما در پژوهشی جداگانه، اثبات کرده ایم که نماز ابوبکر به دستور پیامبر نبوده است. بلکه پیامبر، به مسجد رفت و او را از محراب دور ساخت و خود برای مسلمانان نماز خواند.^۱

۱. شیخ صدوق، الامالی: ۵۰، الموطأ: ۲ / ۹۹۲، حدیث ۲۴، شواهد التنزیل: ۱ / ۲۰۱، حدیث ۲۱۰.

۲. الفصول المختارة: ۲۹۰، المناقب للخوارزمی: ۱۳۶.

۳. سوره معارج: آیه های ۱ - ۳.

۴. نظم درر السمطين: ۹۳، شواهد التنزیل: ۲ / ۳۸۱.

وفات پیامبر و سپاه اسامه

نکته دیگر آن که نویسنده، هیچ اشاره ای به ماجرای سپاه اسامه نکرده است. سپاهی که در آن پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را نزد خود در مدینه نگاه داشت و دیگران را، که بزرگان آنان مانند ابوبکر و عمر را نیز شامل می شد، به خروج از مدینه به همراه اسامه، امر کرده بود. حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری این گونه از این ماجرا یاد می کند:

«بزرگان مهاجران و انصار هم چون ابوبکر، عمر، ابو عبیده، سعد، سعید، قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم، از کسانی بودند که به همراهی لشکر اسامه امر شده بودند. گروهی به این فرمان اعتراض کردند... سپس بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله شدت یافت و آن حضرت فرمود:

أَفْذُوا بَعَثَ اسَامَةَ؛

به لشکر اسامه بپیوندید.

این ماجرا از واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن جوزی و ابن عساکر روایت شده است.^۲

وفات پیامبر و دامان علی علیه السلام

دیگر آن که نویسنده از سخن خصوصی پیامبر با علی علیه السلام، اندکی پیش از وفات و جان سپردن او در حالی که سر بر دامان علی علیه السلام داشت، حرفی به میان نیاورده است. حال آن که این خبر، میان مسلمانان قطعی و محل اتفاق نظر است.

أُمُّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا مَيَّ گويد:

«سوگند به آن که شایسته قسم خوردن است، علی علیه السلام با وفاتین مردم به پیامبر بود... علی علیه السلام خود را بر بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله انداخت و آن حضرت به سخن گفتن خصوصی و نجوا با او، پرداخت. در آن روز پیامبر، جان به جان آفرین تسلیم کرد. و در آن حال علی علیه السلام با وفاتین مردم به او بود.»^۳

در روایت دیگری عائشه می گوید:

«پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حالی که در خانه من، در بستر احتضار بود و رحلتش نزدیک گشته بود،

فرمود:

ادعوا لی حییبی؛

۱. ر.ک: کتاب چگونگی نماز ابوبکر به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله شماره ۱۱ از سلسله پژوهش های اعتقادی، از همین نگارنده.

۲. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۸ / ۱۲۴.

۳. مسند احمد: ۳۰۰/۶، المستدرک علی الصحیحین: ۱۳۸/۳، البدایه و النهایه: ۱۶/۳.

دوست و حبیب مرا فراخوانید.

من ابوبکر را در نزد او حاضر گرداندم؛ پیامبر سر خود را بلند کرد و به او نگاهی نمود و باز سر خود را بر بالین نهاد. سپس دوباره فرمود:

ادعوا لی حبیبی؛

دوست و حبیب مرا فراخوانید.

این بار عمر را به نزد او آوردم، پیامبر این بار نیز به او نگاهی کرد و باز سر بر بالین گذاشت و بار دیگر فرمود:

ادعوا لی حبیبی؛

دوست و حبیب مرا فراخوانید.

من به حاضران گفتم: وای بر شما، علی را فراخوانید که به خدا سوگند، کسی جز او را نمی خواهد. هنگامی که علی به نزد پیامبر آمد، پیامبر پوششی را که بر خود داشت کنار زد و آن را روی علی نیز کشید. پس پیامبر پیوسته علی را در آغوش گرفته بود تا آن که سرانجام روح از بدنش جدا شد؛ در حالی که دست خود بر علی علیه السلام نهاده بود.^۱

البته در این روایت عایشه، نکات روشن دیگری نیز وجود دارد که به شرح آن ها نیازی نیست.

علی علیه السلام و تجهیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

اشکال دیگری که متوجه نویسنده است، این که به رغم آن که قرار است از «وفات پیامبر» به قدری که مرتبط با سیره امیرمؤمنان علی علیه السلام باشد سخن بگوید، از نقش آن حضرت در تجهیز پیامبر و دفن او سخنی به میان نیاورده است. از این رو ما برخی از احادیث وارد شده در این باب در معتبرترین منابع اهل سنت را ذکر می کنیم:

ابن سعد به سند خویش، از یزید بن بلال، از علی علیه السلام چنین روایت می کند: علی علیه السلام فرمود:

أوصی النبی صلی الله علیه وآله ألا یغسله أحد غیری، فإنه لا یری أحد عورتی إلا طمست عیناه؛

پیامبر صلی الله علیه وآله وصیت کرد که کسی جز من غسلش ندهد، چراکه اگر کسی بدن او را ببیند، کور خواهد شد.

۱. الریاض النضرة: ۲ / ۱۸۰، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۳، ذخائر العقبی: ۷۲.

علی علیه السلام در ادامه می افزاید: فضل و اسامه در حالی که چشمان خود را بسته بودند، از پشت پرده، به من آب می رساندند. من به غسل هیچ عضوی از پیامبر نپرداختم مگر آن که گویی سی مرد به همراه من بدن را می چرخاندند.^۱

احمد بن حنبل نیز به سند خویش از ابن عباس این گونه روایت کرده است:
هنگامی که تنها نزدیکان پیامبر یعنی عموی او عباس بن عبدالمطلب، علی بن ابی طالب علیهما السلام، فضل بن عباس، قثم بن عباس و اسامه بن زید بن حارثه به همراه غلامش صالح برای غسل دادن پیامبر در منزل او حاضر بودند، اوس بن خولی انصاری، یکی از بنی عوف بن خزرج که از حاضران در بدر بود، از پشت در علی علیه السلام را ندا داد و به او گفت: ای علی! تو را به خدا سوگند می دهم که ما را از نصیبمان از پیامبر خدا بهره مند ساز.

علی علیه السلام به او گفت: داخل شو.

پس او داخل شد و در مراسم غسل پیامبر حضور یافت. اما در امر غسل شرکت نکرد.
او در ادامه روایت می گوید:

در حالی که لباس پیامبر بر تنش بود، علی علیه السلام او را به سینه خویش چسباند، آن گاه غسل دادن حضرت را آغاز کرد و در آن حال عباس، فضل و قثم پیکر پیامبر را به همراه علی علیه السلام می چرخاندند و اسامه بن زید به همراه غلامش صالح، آب می ریختند.

علی علیه السلام بدن پیامبر را غسل داد در حالی که مقداری از بدن پیامبر را - که معمولاً به هنگام غسل میت دیده می شود -، مشاهده نمی کرد.

علی علیه السلام به هنگام غسل می گفت:

بأبي أنت وأمي، ما أطيبك حياً وميتاً!

پدر و مادرم به فدایت، پیکر تو چه آن زمان که زنده بودی و چه اکنون که جان سپرده ای چه پاک و طیب است.

هنگامی که غسل پیامبر با آب و سدر پایان یافت، پیکر او را خشک کردند، آن گاه او را با دو جامه سفید و یک عبای یمنی پوشاندند. سپس عباس دو نفر را فراخواند و از یکی خواست تا به سراغ ابو عبیده جراح، که برای اهل مکه قبر می ساخت، برود و دیگری را نیز در پی ابوطلحه بن سهل انصاری، که برای اهل مدینه قبر می ساخت، فرستاد.

هنگامی که عباس می خواست آن دو را روانه سازد، دعا کرد و گفت: «پروردگارا! تو خود (آن کس را که می دانی) برای امر پیامبرت برگزین.»

۱. الطبقات الکبری: ۲ / ۶۱

سپس گفت: بروید.

کسی که به دنبال ابو عبیده رفته بود او را نیافت، اما دیگری ابوظلحه را یافت. پس او حاضر شد و قبری را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده کرد.^۱

هم چنین ابونعیم اصفهانی به سند خود از جابر بن عبدالله و ابن عباس روایت کرده است که این دو گفته اند:

هنگامی که آیه های (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...) نازل شد، علی علیه السلام به پیامبر گفت: ای رسول خدا! آن هنگام که تو جان بسپاری چه کسی تو را غسل می دهد؟ چه کسی بر تو نماز می گزارد؟ و چه کسی تو را در قبر می نهد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: (ای علی!) تو مرا غسل بده، ابن عباس نیز آب بر بدن من بریزد، جبرئیل نیز در آن حال شما را یاری می کند.

هنگامی که غسل دادن مرا به پایان رساندید، مرا در سه جامه نو کفن کنید. جبرئیل نیز برای من حنوطی از بهشت می آورد. هنگامی که مرا بر سریر قرار دادید، به مسجد منتقل سازید و خود از مسجد خارج شوید. در آن حال ابتدا خداوند از بالای عرش بر من نماز می گزارد، سپس به ترتیب جبرئیل، میکائیل و اسرافیل سپس فرشتگان، گروه گروه بر من نماز می گزارند.

آن گاه شما به مسجد داخل شوید و در صف هایی ایستاده و بر من نماز بخوانید و در آن حال هیچ کس جلوتر از من نایستد.

پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت. علی علیه السلام او را غسل داد، ابن عباس بر پیکر پیامبر آب می ریخت و جبرئیل نیز آن دو را یاری می کرد. پیکر پیامبر با سه جامه نو کفن شد. آن گاه بدن مطهر حضرت را بر سریر نهادند و به مسجد بردند و از مسجد خارج شدند.

نخستین کسی که بر پیامبر نماز گزارد، خداوند عزوجل از بالای عرش بود. سپس به ترتیب جبرئیل، میکائیل و اسرافیل و در نهایت فرشتگان، گروه گروه بر او نماز گزارند.

علی علیه السلام گوید: صدای همه همه ای در مسجد می شنیدیم! اما کسی را نمی دیدیم. سپس صدای هاتفی را شنیدیم که ندا می داد:

ادخلوا رحمکم الله فصلوا علی نبیکم؛

خداوند بر شما رحمت کند، به مسجد داخل شوید و بر پیامبران نماز بگزارید.

جابر بن عبدالله وابن عیال در ادامه می گوید:

۱. مسند/حمد: ۱ / ۲۶۰، گفتنی است که علت پیدا نکردن ابو عبیده جرّاح روشن است؛ چرا که او در سقیفه بود!

ما به مسجد داخل شدیم و آن گونه که پیامبر فرموده بود، صفوفی تشکیل دادیم، و در حالی که هیچ یک از ما بر پیکر پیامبر پیشی نجسته بود با تکبیر جبرئیل تکبیر گفتیم و پشت سر جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله نماز گزاردیم. سپس علی بن ابی طالب علیهما السلام وارد قبر پیامبر شد و...^۱

هیثمی نیز در این باره چنین روایت می کند:

ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله، در بستر احتضار بود و عائشه و حفصه در نزد وی بودند. در این هنگام علی علیه السلام وارد شد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله او را دید، سر خود را بلند کرد و فرمود:

ادن منّی، اذن منّی؛

به من نزدیک شو، به من نزدیک شو.

علی علیه السلام نزدیک شد و پیامبر او را در آغوش کشید، و در همان حالت بود تا درگذشت. پس از رحلت پیامبر، علی علیه السلام برخاست و در را بست. سپس عباس به همراه خاندان عبدالمطلب آمدند و بر در خانه ایستادند.

علی علیه السلام شروع به گفتن این جملات نمود:

بأبی أنت وأُمّی، طبت حیاً وطبت میتاً؛

پدر و مادرم به فدایت، تو چه در دوران زندگی و چه اکنون که درگذشته ای پاک و طیب هستی.

در این هنگام بوی خوشی فضا را آکنده ساخت که هرگز مانند آن را استشمام نکرده بودند. عباس گفت: شکیبا باشید و چون زنان شیون نکنید و به کار پیامبر مشغول شوید.

علی علیه السلام گفت: فضل بن عباس را به کمک

من بفرستید.

انصار (نیز که بر در خانه پیامبر گرد آمده بودند) گفتند: شما را به خدا سوگند می دهیم که ما را از نصیبمان نسبت به رسول خدا بهره مند سازید.

پس مردی از آنان به نام اوس بن حول را در حالی که کوزه آبی با خود داشت، به داخل خانه راه دادند. به هنگام آغاز غسل، صدایی در خانه شنیده شد که می گفت: لباس پیامبر را از تنش خارج نسازید و او را در حالی که پیراهن بر تن دارد غسل دهید!

از این رو علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از زیر پیراهن غسل داد؛ فضل نیز پیراهن پیامبر را از بدنش برمی گرفت و آن مرد انصاری، آب می آورد.

علی علیه السلام به هنگام غسل تکه پارچه ای را به دست کرده و دست خود را به زیر پیراهن پیامبر

می برد.^۲

۱. حلیة الاولیاء: ۴ / ۷۳.

۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۳۶.

بخش سوم: حضرت علی علیه السلام در عصر خلافت ابوبکر

۱۱) شروط جانشینی پیامبر و لازمه های آن

نویسنده در این فصل که از صفحه ۵۹ آغاز شده و تا صفحه ۹۳ ادامه دارد، مقدمه ای درباره سرنوشت ادیان دیگر و انحراف آن ها از صراط مستقیم آورده است.

او در صفحه ۶۱ با ذکر این عنوان، مواردی را که به اعتقاد او شروط جانشینی پیامبرند ذکر کرده که خلاصه آن چنین است:

۱. باید در طول حیات خویش پس از اسلام آوردن، از اعتماد پیامبر بهره مند باشد و در برخی از ارکان دین سابقه جانشینی او را داشته باشد.

۲. باید در برابر طوفان سختی ها و مشکلات، خویشتن دار و پایدار باشد.

۳. فهم دقیقی از دین را دارا باشد.

۴. نسبت به حفظ اصالت این دین، غیرت شدید داشته باشد.

۵. در اجرای خواسته های پیامبر، حداکثر دقت و رغبت را دارا باشد.

۶. نسبت به دنیا و بهره مندی از آن، زاهد باشد.

آن گاه در صفحه ۶۲ در زیر عنوان «تحقق این شروط و لوازم آن در ابوبکر» می نویسد:

«تمام این شروط و صفات در سرور ما ابوبکر، گرد آمده بود...»!!

سپس در صفحه ۶۳ می خوانیم:

«اکنون موارد تحقق این شروط در سرورمان ابوبکر را به ترتیب مورد بررسی قرار می دهیم...».

نویسنده سپس به شرح ابعاد تحقق شروط مذکور در ابوبکر پرداخته که تا صفحه ۷۱ ادامه یافته است.

بررسی و نقد

این مسأله را در چند محور بررسی می نماییم:

نخست آن که آن چه نویسنده در این صفحات نگاشته، به طور کامل با «سیره امیر مؤمنان علی بن ابی

طالب علیه السلام» بی ارتباط است.

دوم آن که بحث پیرامون موضوع و پرسش هایی چون:

– اصل و اساس در خلافت پیامبر صلی الله علیه وآله چیست؟

- شروطی که خلیفه باید از آن ها بهره مند باشد چیست؟

- کسی که واجد آن شروط و دارای صلاحیت خلافت بوده است، کیست؟

و مباحث دیگر مرتبط با «امامت»؛ در «علم کلام» مطرح می شود.

مرجع این مطالب نیز «کتاب های امامت شناسی» است؛ حال آن که فرض آن است کتاب مورد بحث، در حوزه «سیره» نگاشته شده است.

سوم آن که هر کس به کتاب های اهل سنت هم چون *المواقف، المقاصد، شروح آن ها و نیز دیگر* کتاب های آن ها مراجعه کند، خواهد دید که شروط معتبر در نزد آن ها برای خلیفه، متفاوت از چیزهایی است که نویسنده، خود آن ها را ابداع کرده است و آن چه که او در این باره ذکر کرده به طور کلی با اعتقاد پیشوایان مذهبش، مخالف است.

چهارم آن که شروطی که نویسنده مدعی تحقق آن ها در ابوبکر است، به شکلی تمام تر و کامل تر در بسیاری از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، وجود داشته است؛ از این رو هر یک از آن ها برای خلافت از ابوبکر سزاوارتر بوده است.

پنجم آن که شروطی که نویسنده معتقد به وجود آن ها در ابوبکر است، در همان اندازه ای که او ادعا کرده است، اگر نگوییم در صدها تن، دست کم در ده ها صحابی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز موجود بوده است. پس چه چیز ابوبکر را بر آنان مقدم کرده و برتری داده است؟!

شاهد سخن ما، کلام معروف ابوبکر است که گفت:

أقيلوني، فلست بخيركم؛^۱

مرا (از امر خلافت) معاف دارید، چرا که من بهترین شما نیستم.

ششم آن که اگر نویسنده مدعی باشد که برخی امور به ابوبکر اختصاص دارد و دیگران از آن بی بهره بوده اند و همین سبب مقدم شدن و برتری یافتن او بر دیگران شده است؛ باید بگوییم که در آن چه او ذکر کرده است، تنها مسأله ای که به ابوبکر اختصاص دارد، نماز خواندن او به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ایام بیماری آن حضرت است، که ما در رساله ای مستقل که به چاپ نیز رسیده است، با استناد به احادیث صحاح و مسانید معتبر اهل سنت، اثبات کرده ایم که این مسأله به طور کامل بی اساس و ساختگی است. برای آگاهی بیشتر می توان به آن رساله رجوع نمود.^۲

۱. تفسیر آلوسی: ۲۷ / ۱۸۰، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ۱ / ۱۶۸.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: چگونگی نماز ابوبکر به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله، شماره ۱۱ از سلسله پژوهش های اعتقادی، از همین نگارنده.

هفتم آن که علمای ما به اثبات رسانده اند که امامت از جانب خدا و رسول او قابل تعیین است و آنان نیز خبر فرد افضل بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را برای امامت تعیین نمی کنند. هم چنین تنها کسی که دارای این مقام است حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است. در ادامه به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

در صفحه ۷۱ کتاب *المرتضی آمده است:*

(۱۲) نقش شورا در اسلام و خلافت ابوبکر

نویسنده، زیر این عنوان یادآور شده که در امت ها و ادیان پیشین، حکومت، مسأله ای ارثی بوده است که اسلام این شیوه حکومت را از میان برد.

چنان که روشن است، طرح این مطلب هیچ ارتباطی با «امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام» ندارد، تنها غرض آن می تواند طرح این ادعا باشد که اعتقاد به مسأله امامت حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، مبتنی بر شیوه حکومت ارثی است و هیچ دلیل دیگری برای پذیرش آن وجود ندارد. البته کلام نویسنده در صفحه ۷۳، گویای همین مطلب است:

«حکومت ارثی جنایتی علیه بشریت بود که مظاهر و شواهد این جنایت در حکومت های روم، ایران و هند تجلی یافته بود؛ اسلام با ظهور خود اساس این شیوه حکومتی را برچید و انتخاب خلیفه را به مسلمانان و اهل شورا، دانشمندان امت و اهل اخلاص واگذار کرد.

به همین دلیل پیامبر، هیچ تصریحی به این که چه کسی پس از او خلیفه و ولی امر مسلمانان است، نکرده است و بی شک اگر این مسأله، از دستورهای دینی بود و باید بدان تصریح می شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می کرد و به صراحت از خلیفه پس از خود نام می برد... .

استاد عقاد درباره حدیث قرطاس (چیزی که در آن بنویسند) می گوید: این ادعا که عمر مانع وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله برای انتخاب علی به عنوان خلیفه پس از خویش شده، سخنی سخیف است... .»

نصب امام به دست خداست

سخن نگارنده را از چند جهت رد می نمایم:

نخست آن که امامت حضرت علی و فرزندان او علیهم السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، از باب ارثی بودن و به انحصار درآوردن آن در بنی هاشم، نیست.

بنابراین، اگر غرض نویسنده، نسبت دادن این اعتقاد به شیعیان اهل بیت علیهم السلام است، باید دانست که این سخنی دروغ و تهمتی نارواست.

دوم آن که شیعیان بر این اعتقادند که هر آن چه پیامبر صلی الله علیه وآله بر زبان آورده و یا انجام داده، همگی با فرمان الهی صورت پذیرفته است. اما منافقان بر این باورند که پیامبر «هذیان» هم می گوید!!

سوم آن که شیعیان معتقدند که نصب امام پس از پیامبر

خدا صلی الله علیه وآله، به دست خداوند صورت می گیرد و مردم، هیچ حق و اختیاری در انتخاب آن ندارند. هم چنین آنان معتقدند که پیامبر بارها، به این مسأله تصریح فرموده که چه کسی پس از او خلیفه است. تفصیل این سخن در جای خود در کتاب های کلامی طرح شده است، ما تنها به این جمله اکتفا می کنیم که هر آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از یوم الانذار تا روز غدیر درباره حضرت علی علیه السلام گفته است، همه بر خلافت آن حضرت، پس از پیامبر، به امر خداوند دلالت دارد.

چهارم آن که در جای خود ثابت شده که آن کسی که با گفتن «کتاب خدا برای ما کافی است» و

«این مرد هذیان می گوید!!» مانع وصیت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده، عمر بوده است.

این مسأله ای است که حتی آن دسته از کتاب های اهل سنت که نویسنده از آن ها به «منابع قدیمی مورد وثوق» تعبیر کرده است، نیز آن را تأیید می کنند؛ از این رو نویسنده چیزی از این کتاب ها در این زمینه نقل نکرده و به نقل سخن عباس محمود عقّاد که در عناد با اهل بیت علیهم السلام، هم مسلک اوست، توسل جسته است.

نویسنده در صفحه ۷۶ چنین عنوان می نماید:

۱۳) بیعت با ابوبکر

در ذیل این عنوان می نویسد:

«پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله مسلمانان بر سر چند راهی و در اختلاف نظر به سر می بردند. آن چه بر پیچیدگی مسأله افزوده بود، رخ دادن این حادثه در مدینه ای بود که موطن دو قبیله بزرگ قحطانی؛ یعنی اوس و خزرج بود...»

بنابراین، طبیعی بود که آن ها خود را برای خلافت پیامبر مکی مهاجر، صاحب حق بدانند. در چنین کشمکش شخصی و اوضاع بغرنجی، این عمر بن خطاب بود که به حل این مشکل شتافت؛ چرا که می دانست که انصار به این مسأله چشم دوخته اند که خلیفه از آن ها باشد.

او مسلمان را در سقیفه بنی ساعده گرد آورد و آن ها را به بیعت با ابوبکر فراخواند.

مردم نیز با ابوبکر بیعت کردند. بیعت عمومی فردای آن روز در مسجد نبوی انجام شد.

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که بیعت با ابوبکر رخدادی اتفاقی یا توطئه ای موفق نبوده است. سید امیر علی، نویسنده انگلیسی مشهور مسلمان به خوبی این حقیقت تاریخی را تبیین کرده است. او می گوید...»

بررسی و نقد

به این بخش از اظهارات نگارنده، از شش محور پاسخ می دهیم:
نخست آن که هیچ یک از این مطالب، با موضوع اصلی این کتاب، ارتباط ندارند.

دوم آن که چرا مسلمانان بر سر چند راهی گرفتار شده بودند؟

آیا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آن ها را به حال خود رها کرده بود تا گرفتار سرگردانی شوند و از یافتن راه ناتوان باشند؟

اگر به این پرسش پاسخ مثبت بدهید، به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت تقصیر و کوتاهی داده اید، که از این نسبت به خدا پناه می بریم.

بلکه حقیقت آن است که پیامبر، راه را به مسلمانان نشان داده و امام حقیقی را به ایشان شناسانده بود. آن ها نیز در غدیر خم با او بیعت کرده بودند و همگی بر خلافت او اتفاق کلمه داشتند. پس آن چه مخالف با این واقعه به وقوع پیوست بدعتی غیرقابل جبران و موجب تنازع بوده است.

سوم آن که نویسنده برای ادعای خود مطلبی از «منابع قدیمی مورد وثوق»!! نقل نکرده، بلکه سخن نویسنده مشهور انگلیسی مسلمان را ذکر کرده است...!!

چهارم آن که بیعت با ابوبکر به این سادگی و سهولت که نویسنده آورده، انجام نشده است؛ چنان که حوادث سقیفه و نیز حوادث خانه امیرمؤمنان حضرت علی و زهرای اطهر سلام الله علیهما، در تاریخ ثبت شده و به تفصیل در کتاب های مربوطه آمده است.

پنجم آن که به هیچ وجه نمی توان مدعی شد که عمر مسلمانان را در سقیفه بنی ساعده گرد آورده یا خود در آن جا جمع شده اند، بلکه در آن مکان تنها گروهی از انصار و سه نفر از مهاجران ابوبکر، عمر و ابوعبیده ابن جراح گرد آمده بودند.

پس سخن نویسنده که گفته است: «عمر مسلمانان را گرد آورد...»، بر خلاف واقع و حقیقت است.
ششم آن که خود عمر بن خطاب گفته است:

كانت بيعة أبي بكر فلتة وقى الله شرها، ألا ومن عاد إلى مثلها فاقتلوه؛

بیعت ابوبکر امری ناگهانی و بی اندیشه بود که خداوند شر آن را دور کرد؛ پس هر کس به مانند آن مبادرت کرد، او را بکشید».

این سخن در میان مسلمانان مشهور و ثابت است.

بنابراین، نتیجه می گیریم که اگر نگوئیم که این رخ داد یک دسیسه بوده است، باید آن را حادثه ای تصادفی بدانیم.

در صفحه ۸۱ کتاب چنین آمده است:

(۱۴) حکمت به تأخیر افتادن خلافت سرورمان علی

تقدیر خداوند عزیز علیم بر آن استوار شد که پیامبر برای خود جانشین تعیین نکند و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز، کسی از اهل بیت او و خانواده اش، بنی هاشم، خلافت آن حضرت و ولایت امر مسلمانان را عهده دار نشود... در نتیجه شائبه خانوادگی بودن قضیه یا توهم جانبداری و تعصب به وجود نیامد...».

جانشینی علی علیه السلام به سان جانشینی هارون

در پاسخ به این سخنان می گوئیم:

مسأله جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، مانند جانشینی هارون به جای موسی است. هارون علاوه بر این که برادر موسی بود، به فرمان خدا موسی او را به عنوان خلیفه و جانشین خود تعیین کرد. خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید:

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)؛^۱

و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش. و اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما.

حضرت علی علیه السلام نیز به تصریح پیامبر در «یوم الانذار» و قضایای دیگر، برادر پیامبر بود که او را به فرمان خداوند به جانشینی خود منصوب کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی مرتضی علیه السلام می فرماید:

أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى...؛

آیا خوشنود نمی شوی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد؟... .

نکته این است که همان گونه که قوم موسی پس از جدایی موسی از آن ها از سامری پیروی کردند و به پرستش گوساله ای روی آوردند و هارون را وانهادند، قوم حضرت محمد صلی الله علیه وآله نیز چنین کردند. از طرف دیگر، همان گونه که موسی به هارون گفت: «از روش مفسدان پیروی نکن»، پیامبر اسلام نیز همین سفارش را به علی علیه السلام کرد و از او خواست که از روش مفسدان، پیروی ننماید... . بنابراین، اگر بپذیریم که روی گردانی قوم موسی از هارون و گمراه شدن آن ها، تقدیر خداوند عزیز علیم بوده است، به همین ترتیب می توانیم بپذیریم که روی گردانی امت محمد صلی الله علیه وآله از علی علیه السلام و به قهقهر رفتن آن ها نیز تقدیر خداوند عزیز علیم بوده است!!

نویسنده در صفحه ۸۱ با طرح این عنوان به بحث ادامه می دهد و می نویسد:

(۱۵) نخستین بحرانی که ابوبکر با آن روبه رو شد و موضعگیری قاطع او در برابر آن

۱ . سوره اعراف: آیه ۱۴۲

محدثان و سیره نگاران اتفاق نظر دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما پیامبران ارث بر جای نمی نهیم و آن چه که از ما بر جای بماند، صدقه است.»

برای ابوبکر بحرانی حادث شد تا استواری او را بیازماید. تفصیل ماجرا آن است که بخاری در صحیح خود به سند خویش روایتی را از عائشه نقل می کند. او می گوید: فاطمه و عباس به نزد ابوبکر رفتند و میراث خود را از او طلب کردند.

ابوبکر بر اعتقاد خویش استوار ماند و تصمیم گرفت که وصیت رسول خدا را عملی سازد. از سوی دیگر فاطمه نیز برخاسته خود پافشاری می کرد. اصرار فاطمه بر این خواسته یا به این دلیل بوده است که از روایت پیامبر که درباره ارث انبیا فرموده و ابوبکر از آن آگاه بود، مطلع نبوده است، یا آن که توجیه یا اختیاری برای خلیفه رسول الله دیده که اجابت درخواست او و محقق ساختن خواسته اش را ممکن می ساخته است. به هر حال، هر دو در عملکرد خود اجتهاد کرده و عذر و ثواب خویش را دارا هستند. در مسند امام احمد بن حنبل نیز آمده است که سرورمان فاطمه به ابوبکر گفت: تو بدان چه که از پیامبر شنیده ای آگاه تری.

نگارنده پس از نقل این ماجرا می نویسد:

فاطمه شش ماه پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود. او در پی این حادثه از ابوبکر خشمگین شد و از او دوری می جست تا آن که از دنیا رفت.

البته امثال این حوادث در جوامع بشری، بسیار رخ می دهد و از مسائلی است که طبیعت انسان و احساسات، عاطفه و قانع بودن او به آن چه که دانسته و به آن معتقد است، آن را اقتضا می کند. اما باید دانست که اختلاف فاطمه در این امر و خشم او با ابوبکر همراه با زیر پا نهادن حدود شرعی و مخالف با کرامت نفس، بلند نظری و بخشندگی او نبود. چرا که روایت شده که عامر می گوید: در زمانی که بیماری فاطمه شدت یافته بود، ابوبکر به نزد او رفت و اذن ورود طلبید.

علی به فاطمه گفت: ابوبکر کنار در ایستاده و برای ورود اجازه می طلبد، اگر می خواهی به او اذن ده.

فاطمه گفت: آیا آن گونه دوست می داری؟

علی پاسخ داد: آری.

پس ابوبکر وارد شد، و با فاطمه سخن گفت و معذرت خواهی کرد، فاطمه نیز از او راضی شد.

نگارنده در ادامه این سخن می نویسد:

اکنون به جاست که این بحث را با سخن استاد عقّاد به پایان برسانیم...».

خلافت ابوبکر و غصب فدک

اینک به بررسی و نقد سخن نویسنده می پردازیم:

البته روشن است که آن چه این نویسنده آورده، همه ماجرا نیست و اصولاً چگونه می توان موضوعی را که قرن هاست درباره آن کتاب ها نگاشته می شود در یک صفحه به تفصیل آورد؟! شیوه نویسنده در طرح این ماجرا، ما را بر آن می دارد تا مهم ترین بخش های این حادثه را با استناد به احادیث صحیح موجود در کتاب های مورد وثوق در نزد اهل سنت، تشریح نماییم:

حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله، فدک را به او بخشیده است. ابوبکر به او پاسخ داد: شاهی بیایور اگرچه سیاه او باشد یا سرخ رو تا بر این امر گواهی دهد. آن حضرت ام ایمن را حاضر ساخت و او نیز بر آن گواهی داد. اما ابوبکر گفت: او زن است و سخنش پذیرفتنی نیست. سپس حضرت علی علیه السلام برای گواهی حاضر شد و بر این امر گواهی داد. اما ابوبکر این بار نیز گفت: او همسر توست و به سود خود شهادت می دهد؛ از این رو بر اساس شهادت او حکمی به نفع تو صادر نمی کنیم.

هنگامی که ابوبکر به سخن فاطمه علیها السلام بی اعتنایی کرد و شهادت شاهدان او را نپذیرفت، فاطمه علیها السلام، چنان که اشاره خواهد شد، از باب ارث خواستار فدک شد.

این حقیقت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده است، در کتاب های بزرگان اهل سنت نیز روایت شده است. آنان گفته اند: هنگامی که آیه شریفه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد، پیامبر فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.^۲

از روایان این خبر می توان افراد زیر را نام برد:

۱. ابوبکر بزرگ متوفای سال ۲۹۱،
۲. ابویعلی موصلی متوفای سال ۳۰۷،
۳. ابن ابی حاتم رازی متوفای سال ۳۲۷،
۴. ابن مردویه متوفای سال ۴۰۱،
۵. حاکم نیشابوری متوفای سال ۴۰۵،
۶. طبرانی متوفای سال ۳۶۰،
۷. ابن نجار متوفای سال ۶۴۳،
۸. ذهبی متوفای سال ۷۴۸،
۹. هیشمی متوفای سال ۸۰۷،
۱۰. جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱،

۱. سوره اسراء: آیه ۲۶.

۲. ر.ک: الدر المنثور: ۴ / ۱۷۷، شواهد التنزیل: ۱ / ۴۳۹.

۱۱. متقی هندی متوفای سال ۹۷۵.

البته کسان دیگری از بزرگان اهل سنت نیز این ماجرا را روایت کرده اند.

فدک در زمان رسول خدا

بدیهی است که فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله در مالکیت حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است، اما از آن جایی که بخشش آن به فاطمه علیها السلام توسط پیامبر در خانه حضرت صورت گرفته است، شاهدان آن اندک هستند.

ولی اُمّ ایمن که از شاهدان ماجرا بوده، به تصریح پیامبر اهل بهشت است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره او فرمود:

من سرّه أن یتزوّج امرأة من أهل الجنّة فلیتزوّج أمّ ایمن؛^۱

هر کس که دوست دارد با زنی از اهل بهشت ازدواج کند. با اُمّ ایمن ازدواج کند.

در این هنگام زید بن حارثه با او ازدواج کرد و از او صاحب اسامه بن زید شد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام دیگر شاهد این ماجرا نیز به اعتراف خود آنان اهل بهشت است؛ چنان که اجمالاً می توان به این حدیث اشاره کرد که پیامبر درباره او فرموده است:

علی مع الحق والحق مع علی؛

علی با حق است و حق با علی.

این حدیث در نزد تمام مسلمانان قطعی و ثابت است و از تنی چند از صحابه روایت شده است. کسانی چون ترمذی، حاکم نیشابوری، ابویعلی موصلی، بزار، طبرانی، خطیب بغدادی، ابن عساکر دمشقی و دیگران نیز آن را روایت کرده اند و عدّه ای از آنان از جمله حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین و ذهبی در تلخیص خود آن را حدیثی صحیح معرفی کرده اند.^۲

البته روایت طلب نمودن فدک از ابوبکر از سوی فاطمه علیها السلام و شهادت حضرت علی علیه السلام و اُمّ ایمن نیز در همه کتاب ها نقل شده است.^۳

اگر ابوبکر، سخن فاطمه سلام الله علیها درباره هبه شدن فدک به وی از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله را تصدیق نکرده، پس آن ملک هم چنان به پیامبر متعلق بوده است.

۱. الطبقات الكبرى: ۸ / ۲۲۴، الاصابه: ۴ / ۴۳۳.

۲. صحیح ترمذی: ۵ / ۵۹۲، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۹ و ۱۲۴، مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۴ - ۲۳۵، ۹ / ۱۳۴، تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۱، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۴۹.

۳. ر.ک: تفسیر الرازی: ۲۹ / ۲۸۴، الصواعق المحرقة: ۲۱، السیره الحلبیه: ۳ / ۴۸۶، وفاء الوفاء: ۳ / ۹۹۵.

بنابراین، حضرت زهرا علیها السلام که تنها وارث آن بوده، به نزد ابوبکر رفت و آن را از باب ارث بودن مطالبه کرد. آن گونه که آنان روایت می کنند ابوبکر پاسخ داده است: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ما پیامبران، ارثی از خود بر جای نمی نهمیم، آن چه از ما بر جای بماند صدقه است».

روشن است که این سخن نمی تواند سخن پیامبر باشد؛ زیرا آن حضرت سخنی برخلاف کلام خداوند نمی گوید. چرا که در قرآن کریم چنین آمده است:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ)؛^۱

و سلیمان از داوود ارث برد.

و از زبان زکریا آمده است:

**(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا *
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...)^۲**

من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشی... .

از طرفی نقل شده است که حضرت زهرا سلام الله علیها به ابوبکر فرمود:

أنت ورثت رسول الله صلى الله عليه وآله أم أهله؛

آیا تو وارث پیامبر هستی یا خانواده او؟

ابوبکر پاسخ داد: خانواده او.^۳

در *السيرة الحلبية* نیز آمده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به ابوبکر فرمود:

أفي كتاب الله أن ترثك ابنتك ولا ارث أبي؟...^۴

آیا در کتاب خدا آمده است که دختر تو از تو ارث می برد، اما من از پدرم ارث نمی برم؟... .

حدیث منحصر به فرد ابوبکر

نکته دیگر آن که، آن چه را که ابوبکر از قول پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده، کسی جز او آن را از حضرت نشنیده است و فقط از قول ابوبکر روایت شده است. حافظان بزرگ و محدثان اهل سنت نیز بر این مسأله تصریح داشته اند که از جمله آن ها می توان به افراد ذیل اشاره نمود:

۱ . ابوالقاسم بغوی متوفای ۳۱۷،

۱ . سوره نمل: آیه ۱۶.

۲ . سوره مریم: آیه های ۵ و ۶

۳ . مسند / حمد: ۱ / ۴.

۴ . السيرة الحلبية: ۳ / ۴۸۸.

۲. ابوبکر شافعی متوفای سال ۳۵۴،

۳. ابن عساکر دمشقی متوفای سال ۵۷۱،

۴. جلال الدین سیوطی متوفای سال ۹۱۱،

۵. ابن حجر هیتمی مکی متوفای ۹۷۳،

۶. متقی هندی متوفای ۹۷۵^۱.

هم چنین دانشمندان بزرگ اصول فقه اهل سنت در بحث خبر واحد بدان تصریح کرده اند.^۲ متکلمان بزرگ اهل سنت نیز به این امر اذعان کرده اند.^۳

بنابراین، اکنون که دانستیم این حدیث با قرآن مخالف است و جز از ابوبکر، آن هم تا آن لحظه، شنیده نشده است و او با این روایت، امیر مؤمنان علی علیه السلام، صدیقه طاهره و اهل بیت علیهم السلام را دروغ گو شمرده است، نمی توانیم این حدیث را بپذیریم.

افزون بر این، یکی از حافظان بزرگ اهل سنت یعنی حافظ کبیر ابومحمد عبدالرحمان بن یوسف ابن خراش، متوفای سال ۲۸۳، نیز این حدیث را دروغ دانسته و به ساختگی بودن آن تصریح کرده است.^۴ فخر رازی نیز در این باره می گوید:

«کسانی که نیاز داشته اند که حکم این مسأله (یعنی ارث بردن از پیامبر صلی الله علیه وآله) را بدانند، تنها فاطمه، علی علیهما السلام و عباس هستند که خود از بزرگان اهل زهد، علم و دین بوده اند. اما ابوبکر به دانستن این مسأله نیازی نداشته است؛ چرا که می دانسته به هیچ وجه از پیامبر ارث نخواهد برد.»

پس چگونه ممکن است که پیامبر این مسأله را با کسی که به آن هیچ احتیاجی ندارد در میان بگذارد، اما کسانی را که به دانستن حکم آن بسیار نیاز دارند، از آن آگاه نسازد؟!^۵

خشم حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر

نکته دیگر آن که در پی این حادثه، صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر ابوبکر خشم گرفت و سوگند یاد کرد که هیچ گاه با او سخن نگوید و تا زمان شهادت از او دوری گزید. بخاری این مسأله را از زبان عایشه نقل کرده است. او می گوید:

۱. ر.ک: تاریخ الخلفاء: ۲۸، الصواعق المحرقة: ۲۰، کنز العمال: ۵ / ۶۰۵، حدیث ۱۴۰۷۱.

۲. ر.ک: شرح المختصر، ابن حاجب: ۲ / ۵۹، المحصول فی علم الاصول، رازی: ۲ / ۱۸۰ و ۱۸۱، المستصفی فی علم الاصول، غزالی: ۲ / ۱۲۱ و ۱۲۲، الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی: ۲ / ۷۵ - ۷۷.

۳. ر.ک: شرح المواقیف: ۸ / ۳۵۵، شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸.

۴. ر.ک: تذکرة الحفاظ: ۲ / ۲۸۴، سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۵۱۰.

۵. تفسیر رازی: ۹ / ۲۱۰.

«فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه وآله، فرستاده ای را به سوی ابوبکر گسیل داشت تا میراثی را که پیامبر صلی الله علیه وآله برای او به جای نهاده بود؛ یعنی آن چه را که خداوند در مدینه به پیامبر بخشیده بود و فدک و بقیه خمس خیبر را، مطالبه نماید.

اما ابوبکر در پاسخ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ما پیامبران ارثی از خود به جای نمی نهمیم و آن چه از ما به جای می ماند، صدقه است» خاندان محمد فقط از این مال (بیت المال) بهره می برند و به خدا سوگند که من هیچ چیز از صدقه رسول خدا را از آن حالتی که در عهد رسول خدا داشته خارج نمی سازم و در آن تغییری نمی دهم و همان گونه با آن برخورد می کنم که پیامبر با آن برخورد کرده است. بدین ترتیب ابوبکر از اعطای آن چه فاطمه مطالبه کرده بود، خودداری کرد. فاطمه نیز بر او خشم گرفت و از او دوری گزید و با وی سخنی نگفت تا آن که از دنیا رفت. او شش ماه پس از پیامبر زنده بود.

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، همسرش علی او را شبانه دفن کرد و بی آن که ابوبکر را از آن آگاه سازد، خود بر او نماز گزارد و تا فاطمه زنده بود علی در میان مردم وجاهت داشت.^۱ جالب توجه است که نویسنده کتاب *المرتضی* پس از تصرف در این حدیث می نویسد: «امثال این حوادث در جوامع بشری، بسیار رخ می دهد و از جمله مسائلی است که طبیعت انسان، و احساسات، عاطفه و قانع بودن او به آن چه دانسته و به آن چه معتقد است، آن را اقتضا می کند» (!!)

اما این در حالی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره جایگاه فاطمه علیها السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا؛

خداوند با خشم فاطمه خشمگین می شود و با رضایت او راضی می گردد. بنابراین، خواننده حق جو باید توجه کند که چگونه بعضی، سخنانی در مقابل سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله به زبان می رانند!!

از کسانی که این حدیث را روایت کرده اند، می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در *مسند خویش*.^۲

۲. حافظ ابوموسی ابن مثنی بصری، متوفای سال ۲۵۲ در *معجم خود*.^۳

۳. حافظ ابوبکر بن ابی عاصم متوفای سال ۲۸۷.^۴

۴. حافظ ابویعلی موصلی متوفای سال ۳۰۷ در *مسند خود*.^۱

۱. صحیح بخاری: باب غزوه خیبر: ۸۲/۵، صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیره: ۱۵۲/۵.

۲. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۳۹.

۳. همان.

۴. الاصابه فی معرفه الصحابه: ۴ / ۳۷۸، شرح المواهب اللدنیة: ۳ / ۲۰۲.

۵. حافظ ابوالقاسم طبرانی متوفای سال ۳۶۰ در معجم خود.^۲
۶. حافظ حاکم نیشابوری، متوفای سال ۴۰۵.^۳
۷. حافظ ابوسعید خرقوشی متوفای سال ۴۰۶ در شرف النبوة.^۴
۸. حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ در فضائل الصحابة.^۵
۹. حافظ ابوالحسن ابن اثیر متوفای سال ۶۳۰.^۶
۱۰. حافظ محب الدین بن نجار بغدادی متوفای سال ۶۴۳.^۷
۱۱. حافظ ابوالمظفر سبط ابن جوزی متوفای سال ۶۵۴.^۸
۱۲. حافظ محب الدین طبری متوفای سال ۶۹۴.^۹
۱۳. حافظ ابوالحجاج مزنی متوفای سال ۷۴۲.^{۱۰}
۱۴. حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای سال ۸۵۲.^{۱۱}
۱۵. حافظ ابن حجر هیتمی مکی متوفای ۹۵۴.^{۱۲}
۱۶. حافظ ابوعبدالله زرقانی مالکی متوفای ۱۱۲۲.^{۱۳}
۱۷. حافظ علی متقی هندی.^{۱۴}

هم چنین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخن دیگری فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مَنِّيَ مِنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي، أَوْ فَمِنْ أَغْضِبِهَا أَغْضِبْنِي؛

فاطمه پاره تن من است. هر که او را بیازارد، مرا آزرده است. یا این که فرمود: هر کس او را به خشم آورد مرا

به خشم آورده است... .

۱. ر.ک: کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۱، حدیث ۳۴۲۳۸.

۲. المعجم الكبير: ۱ / ۱۰۸.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۴.

۴. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۳۹.

۵. ر.ک: کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۱، حدیث ۳۴۲۳۸.

۶. اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ۵ / ۵۲۲.

۷. ر.ک: کنز العمال: ۱۳ / ۶۷۴ حدیث ۳۷۷۲۵.

۸. تذکرة خواص الامة: ۳۱۰.

۹. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۳۹.

۱۰. تهذیب الکمال: ۳۵ / ۲۵۰.

۱۱. الاصابة فی معرفة الصحابة: ۴ / ۳۷۸، تهذیب التهذیب: ۱۲ / ۴۶۹.

۱۲. الصواعق المحرقة: ۱۰۵.

۱۳. شرح المواهب اللدنیة: ۳ / ۲۰۲.

۱۴. کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۱ و ج ۱۳ / ۶۷۴.

این حدیث را نیز محدثان زیر روایت کرده اند:

۱ . محمد بن اسماعیل بخاری.

۲ . مسلم بن حجاج نیشابوری.

۳ . ترمذی.

۴ . نسائی.

۵ . ابوداؤد.

۶ . احمد بن حنبل شیبانی.

۷ . حاکم نیشابوری.

۸ . بیهقی.

۹ . ابونعیم اصفهانی.^۱

به همین دلیل است که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام وصیت کرد که شبانه دفن شود و هیچ یک از کسانی که آن حضرت را آزار داده و خشمگین ساخته اند، بر او نماز نگزارند.

این مسأله از ضروریات تاریخ اسلام است که از روایان اهل سنت آن می توانیم شخصیت های زیر را نام

ببریم:

۱ . بخاری در باب فرض الخمس.

۲ . مسلم در کتاب الجهاد والسير.

۳ . محمد بن سعد.

۴ . طحاوی.

۵ . طبری.

۶ . حاکم نیشابوری.

۷ . بیهقی.

۸ . ابونعیم اصفهانی.

۹ . ابن عبدالبر.

۱۰ . محی الدین نووی.

۱۱ . ابوبکر هبثمی.

۱ . صحیح البخاری، کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله: ۴ / ۲۱۰، صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی علیها الصلاة والسلام: ۷ / ۱۴۱، سنن ترمذی، فضل فاطمه رضی الله عنها: ۵ / ۳۶۰، حدیث ۳۹۶۱، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱۲۱، سنن ابی داؤد: باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء، مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۲۳۸ و ۳۲۳ و ۳۳۲: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۸: السنن الکبری، بیهقی: ۷ / ۶۴: حلیة الاولیاء: ۲ / ۴۰ و ۱۷۴.

۱۲. ابن اثیر جزری.

۱۳. ابن حجر عسقلانی.^۱

هم چنین ماجرای برخورد حضرت علی علیه السلام و عباس با عمر را مسلم در صحیح خویش آورده است. متن این حدیث چنین است:

عمر گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت کرد، ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم. پس شما دو نفر به نزد او آمدید در حالی که تو (یعنی عباس) میراث پسر برادرت را طلب می کردی و این (یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام) میراث همسرش از پدر را مطالبه می نمود. ابوبکر در پاسخ شما گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ما (پیامبران) ارثی از خود به جا نمی گذاریم، آن چه از ما بر جای می ماند، صدقه است».

اما شما دو نفر او را دروغ گو، معصیت کار، نیرنگ باز و خائن می پنداشتید. در حالی که خداوند می داند که او راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق بود (!) هنگامی که ابوبکر درگذشت من گفتم: من جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و جانشین ابوبکر هستم، اما شما مرا نیز دروغگو، معصیت کار، نیرنگ باز و خائن شمردید.^۲

بخاری نیز این حدیث را نقل کرده است، اما در آن دست برده و آن را به اشکال گوناگونی تحریف کرده است. این حدیث در «باب فرض الخمس» و «باب حدیث بنی النضیر» در «کتاب المغازی»، «باب حبس نفقه الرجل قوت سنته» در «کتاب النفقات»، «باب قول النبی: لا نورث» در «کتاب الفرائض» و «باب ما یکره من التعمق والتنازع» در «کتاب الاعتصام»، در صحیح بخاری آمده است.^۳

احمد بن حنبل و بزّار، که البته بزّار سند این حدیث را حسن^۴ دانسته از ابن عباس این گونه نقل کرده اند: «هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درگذشت و ابوبکر بر جای او نشست، عباس با علی علیه السلام در آن چه که از پیامبر صلی الله علیه وآله بر جای مانده بود، دچار نزاع شده بود.

ابوبکر به آن ها گفت: این چیزی است که از پیامبر بر جای مانده است. او بدان دست نزد. پس من نیز بدان دست نمی زنم.

در زمانی که عمر به جای ابوبکر نشست، او نیز در پاسخ به منازعه آن دو گفت: این چیزی است که ابوبکر بدان دست زده است پس من نیز بدان دست نمی زنم.

۱. ر.ک: البدايه و النهايه: ۶ / ۲ - ۱۰؛ الطبقات الكبرى: ۸ / ۲۹؛ تاریخ الطبری: ۳ / ۱۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۲؛ السنن الكبرى: ۶ / ۳۰۰ و ۳۹۶؛ حلیة الأولیاء: ۲ / ۴۳؛ الاستیعاب: ۴ / ۱۸۹۸؛ شرح مسلم: ۱۲ / ۷۷؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۲۱۱؛ الکامل فی التاریخ: ۵ / ۵۴۰؛ فتح الباری: ۳ / ۱۶۷.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب حکم الفیء: ۵ / ۱۵۲.

۳. ر.ک: صحیح بخاری: ۴ / ۵۰۳ و ۵ / ۱۸۸ و ۷ / ۱۲۰ و ۸ / ۵۵۱ و ۹ / ۷۵۴.

۴. حدیث حسن به اصطلاح اهل تسنن، خبر مستندی است که راویان آن، نزدیک به درجه وثاقت باشند.

پس از به خلافت رسیدن عثمان نیز، عباس و علی علیه السلام، نزاع خود را به نزد او بردند، او سکوت کرد و سر خویش را پایین افکند.

ابن عباس گوید: ترسیدم که پدرم آن را بستاند، پس با دست به پشت او زدم و گفتم: ای پدر! تو را سوگند می دهم که آن را واگذار.^۱
اینک نکاتی چند قابل توجه است:

نخست آن که کسی که همراه عباس آمده، امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است، نه حضرت فاطمه سلام الله علیها.

دوم آن که آن دو به نزد عمر رفته اند، نه به نزد ابوبکر.

سوم آن که عمر، درباره خود و ابوبکر، سخنی گفت که مسلم آن را نقل کرده و بخاری به تحریف آن پرداخته و نویسنده نیز به تبعیت از او دست به تحریف زده است.
آن چه گذشت، گوشه هایی از تفصیل ماجرا بود که با استناد به آن چه که در منابع اصلی اهل سنت آمده است، مطرح شد. اکنون خواننده گرامی، خود می تواند عقل خود را داور قرار داده و به مقتضای دین و انصاف حکم نماید.

فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

نویسنده در ادامه و در صفحه ۸۷ می نویسد:

طبق روایت مشهورتر، فاطمه رضی الله عنها، شش ماه پس از رحلت پیامبر، درگذشته... و شبانه دفن شده است...

او برای علی، حسن، حسین، محسن و ام کلثوم را به دنیا آورد.

در پاسخ این دیدگاه می گوییم:

۱. اگر فاطمه سلام الله علیها، شش ماه پس از پیامبر در قید حیات بوده و در نهایت در حالی که از ابوبکر دوری گزیده و با او بیعت نکرده بود، درگذشته است، پس با چه کسی بیعت نموده است؟
امام او که بوده است؟ آیا او کسی جز امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است؟!
۲. چرا حضرت زهرا سلام الله علیها شبانه به خاک سپرده شد؟!
۳. محسن، فرزند امیرمؤمنان علی علیه السلام، کجاست؟
او چه زمانی متولد شد؟
سرنوشت او چه بوده است؟!

۱. ر.ک: کنز العمال: ۵ / ۵۸۶، حدیث ۱۴۰۴۴.

در صفحه ۸۸ با ذکر این عنوان می نویسد:

(۱۶) بیعت سرور ما علی

درباره زمان بیعت علی علیه السلام اخبار و گزارش های تاریخی متفاوتی در دست است.

آن گاه نویسنده حدیثی را از بیهقی نقل می کند و می گوید:

مشهور آن است که علی علیه السلام برای رعایت حال فاطمه، با ابوبکر بیعت نکرد. هنگامی که فاطمه شش ماه

پس از رحلت پیامبر درگذشت، علی نیز با ابوبکر بیعت نمود... .

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد؟

این دیدگاه را با چند پرسش مطرح می کنیم:

آیا علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد؟

بیعت او چگونه بود؟

چه زمانی بیعت کرد؟

برخی از دانشمندان اهل تحقیق گفته اند: علی علیه السلام حتی به اجبار و اکراه نیز با ابوبکر بیعت نکرده

است. بنابراین، مباحث مربوط به کیفیت و زمان بیعت آن حضرت، بر مبنای بیعت کردن او مطرح می شود.

درباره چگونگی بیعت امیر مؤمنان علی علیه السلام باید گفت: چندین تن از دانشمندان سرشناس اهل سنت

هم چون ابن قتیبه و دیگران روایت کرده اند که بیعت امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از تهدید شدن به مرگ

و در حالی صورت گرفته که شمشیر بر فراز سر آن حضرت بوده است...

درباره زمان این بیعت، بخاری روایت کرده است که پس از صدیقه طاهره علیها السلام انجام پذیرفته است. او

می گوید:

«ابوبکر از انجام خواسته فاطمه سرباز زد و چیزی از آن را به او نداد. به همین دلیل فاطمه بر او خشم

گرفت و از او دوری گزید و با وی سخن نگفت تا آن که درگذشت.

او شش ماه پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، در قید حیات بود. هنگامی که او درگذشت، همسرش علی او را

شبانۀ دفن کرد و بی آن که ابوبکر را آگاه کند، خود بر او نماز گزارد.

علی در زمان حیات فاطمه در میان مردم و جاهت داشت، اما پس از درگذشت او، از مردم کناره گرفت. در

این زمان بود که درخواست کرد که با ابوبکر مصالحه و بیعت کند و این در شرایطی بود که او در چند ماه

گذشته چنین کاری را انجام نداده بود.

در پی این درخواست، کسی را به سوی ابوبکر فرستاد و به او پیام داد که به نزد او برود و کسی را نیز با خود همراه نسازد، چرا که از حضور عمر، کراهت داشت و ناخشنود بود...»^۱

بنابراین روایت، حضرت فاطمه علیها السلام، با ابوبکر بیعت نکرد و درگذشت، امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز پس از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام بیعت کرد. و این زمانی بود که علی علیه السلام پس از وفات حضرت فاطمه علیها السلام از مردم کناره گرفت.

معنای این عبارت آن است که او مجبور شد بیعت نماید.

بنابراین، اگر بپذیریم که حضرت علی علیه السلام بیعت کرده است، باید بدانیم که این مسأله پس از وفات فاطمه علیها السلام و از روی اجبار و کراهت بوده است و اگر فاطمه علیها السلام سال‌های دیگر نیز در قید حیات می بود، حضرت علی علیه السلام بیعت نمی کرد؛ زیرا او خود خلیفه بلافصل پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود.

این حقیقت با دلایل عقلی و نقلی، در کتاب‌های مستقل و مفصل به اثبات رسیده است.

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر: ۵ / ۲۵۲.

بخش چهارم: حضرت علی علیه السلام در عصر خلافت عمر

نویسنده این فصل را با مطالبی آغاز کرده و آن‌ها را مناقب عمر قرار داده است. مطالب مذکور در صفحات ۹۷ تا ۱۱۴، هیچ ارتباطی با موضوع کتاب ندارد. از این رو ما نیز به آن نمی‌پردازیم، اگرچه مباحث بسیاری درباره این مطالب وجود دارد.

۱۷) رابطه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با عمر

تنها بخش مطالب صفحات فوق‌الذکر که با موضوع مرتبط است، در صفحه ۱۰۳ به چشم می‌خورد. در این صفحه می‌خوانیم:

علی برای سرور ما عمر، ناصحی امین بود که به راه حل مشکلات آگاه بود، شبهات را دفع می‌نمود و با حکم و قضاوت خویش معضلات را مرتفع می‌ساخت. این مسأله تا بدان جا بود که سرور ما عمر گفت:

لولا علی لهلك عمر؛

اگر علی نبود، البته عمر هلاک می‌شد.

در تاریخ و ادب نیز جمله «**قضية ولا أبا حسن لها؛** قضیه ای است که ابوالحسنی برای حل آن نیست» ضرب‌المثل شده است.

در روایتی پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

أقضاهم علی؛

توانمندترین آن‌ها به حکم و قضاوت کردن، علی است.

عمر به هنگام عزیمت به بیت المقدس، علی را جانشین خود ساخت، علی نیز دختر خود ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورد. و این بر اکرام عمر از سوی علی و ارتباطش با وی دلالت می‌کند.

بررسی و نقد این دیدگاه

این دیدگاه را از چند محور بررسی و نقد می‌نماییم:

نخست آن که سخنان مشهور عمر درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام، اگر بر چیزی دلالت کند، تنها بر جهل و نادانی عمر به احکام شرعی و سرگردانی او در برابر مشکلات علمی و قضایی پیش آمده دلالت دارد.

بنابراین، شایسته آن بود که نویسنده که در مقدمه کتاب ادعا کرده می‌خواهد سیره، خصایص و مواهب امیرمؤمنان علی علیه السلام را، در قالب پژوهشی تاریخی و بی‌طرفانه، مورد بررسی قرار دهد، به آن چه ما گفتیم تصریح نماید، نه آن که حضرت علی علیه السلام را در چهره یکی از قاضیان حکومت عمر، ترسیم کند...!

دوم آن که نظر حضرت علی علیه السلام درباره عمر همان چیزی است که مسلم در صحیح خود روایت کرده و ما بدان اشاره نمودیم؛ او اصلاً عمر را خلیفه بر حق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نمی‌دانست تا بخواهد برای او ناصحی امین باشد؛ بلکه می‌کوشید تا حد امکان اسلام و شریعت را از بازی و تحریف نگاه دارد.

سوم آن که بسیاری از پژوهش‌گران، روایت تاریخی ازدواج دختر امیرمؤمنان علی علیه السلام با عمر را مورد بررسی قرار داده‌اند و مشخص شده آن چه در این باره در برخی کتاب‌ها نقل می‌شود، بی‌اساس و غیر واقعی است.

ما نیز پژوهشی جداگانه در این موضوع به رشته تحریر درآورده ایم که به چاپ رسیده است.^۱

چهارم آن که در موارد بسیاری حضرت علی علیه السلام که دروازه شهر علم و دانش نبوی است، حقیقت‌قضایا و راه درست را به عمر آموخته است تا مبادا جهل و نادانی او نسبت به مسائل، به وهن اسلام و خواری مسلمانان بینجامد.

این‌ها حقایقی است که هیچ مسلمانی آن‌ها را انکار نمی‌کند.

۱. رک کتاب ازدواج ام کلثوم با عمر شماره ۱ از سلسله پژوهش‌های اعتقادی، از همین نگارنده.

بخش پنجم: حضرت علی علیہ السلام در عصر خلافت عثمان

نویسنده در این فصل عناوین زیر را آورده است:

- بیعت با عثمان،
- جایگاه دینی و اجتماعی عثمان،
- فتوحات دوره عثمان و گسترش سرزمین حکومت اسلامی،
- شاهکار جاودان عثمان،
- مشکلات عثمان در امر خلافت،
- اوج گرفتن فتنه،
- محاصره عثمان،
- شهادت عثمان(!!)
- نقش اساسی سرورمان حضرت علی در حمایت از عثمان،
- تاثیر باورهای دینی در عثمان و سیره و جایگاه رفیع او در اسلام.

چنان که پیداست، بیشتر این عناوین با امیر مؤمنان علی علیه السلام مرتبط نیست. ناگفته نماند که بیشتر مطالب نویسنده در این فصل، عباراتی است که از استاد کرد علی و محمود عباس عقّاد نقل کرده است.

در این مجال، به نقد آن چه که در این فصل آمده، نیازی نمی بینیم؛ زیرا نویسنده در صدد دفاع از عثمان و بنی امیه ای است که چهره تاریخ را سیاه و صورت اسلام را زشت ساخته اند. دردآورتر این که او در دو فصل بعدی کوشیده است سرکشی باغیان و خروج خوارج علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام را توجیه نماید.

به همین دلیل، نپرداختن به مطالب وی، شایسته تر از پرداختن به آن است؛ چراکه هدف، آگاه ساختن خوانندگان از دسائس نویسنده، کوشش های شیطانی او و روشن ساختن اهداف و انگیزه های او بود. ربنا آما بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبتنا من الشاهدين؛

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین؛

والحمد لله رب العالمین.

کتابنامه

الف

۱. الإحكام فى أصول الأحكام: على بن محمد آمدى، دار الكتاب عربى، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶.
۲. ازدواج ام كلثوم با عمر: آيت الله سيد على حسيني ميلانى، نشر الحقايق، قم، چاپ سوم، سال ۱۳۸۸ ش.
۳. ازالة الخفا عن سيره الخلفاء: شاه ولى الله احمد بن عبدالرحيم دهلوى.
۴. الإستيعاب فى معرفة الأصحاب: ابن عبدالبر، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ۱۴۱۵.
۵. أسد الغابه: ابوالحسن على بن محمد شيبانى معروف به ابن الاثير، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.
۶. أسنى المطالب: ابن درويش حوت، مكتبه التجارئة الكبرى، مصر، چاپ يكم، سال ۱۳۵۵.
۷. الإصابه فى تمييز الصحابه: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ۱۴۱۵.
۸. الأمالى: ابوجعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى، معروف به شيخ صدوق، مؤسسه بعثت، قم، چاپ يكم، سال ۱۴۱۷.

ب

۹. البدايه والنهايه (تاريخ ابن كثير): حافظ ابى الفداء اسماعيل بن كثير دمشقى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ۱۴۰۸.

ت

۱۰. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ يكم، سال ۱۴۱۱.
۱۱. تاريخ الطبرى: محمد بن جرير طبرى، از منشورات كتابفروشى اروميه، قم، ايران.
۱۲. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ۱۴۱۷.
۱۳. تاريخ مدينه دمشق: حافظ ابوالقاسم على بن حسن، معروف به ابن عساكر، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ۱۴۱۵، دار الدرايه، عربستان سعودى، رياض، چاپ يكم، سال ۱۴۱۱.
۱۴. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب، معروف به يعقوبى، دارصادر، بيروت، لبنان.
۱۵. تذكره الحفاظ: شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
۱۶. تذكره خواص الأمة: سبط ابن جوزى، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام، بيروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

١٧. تفسير الألوسى (روح المعانى): شهاب الدين ألوسى، داراحياء التراث العربى، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٥.

١٨. تفسير الفخر الرازى (مفاتيح الغيب): فخررازى، دارالفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٥.

١٩. تهذيب التهذيب: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٢٠. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال: جمال الدين ابوالحجاج يوسف مزى، مؤسسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ پنجم، سال ١٤١٥.

چ

٢١. چگونگی نماز ابوبكر به جاى رسول خدا صلى الله عليه وآله: آيت الله سيد على حسيني ميلانى، قم، نشر الحقايق، سال ١٣٧٨ شمسى.

ح

٢٢. حليه الأولياء: ابونعيم اصفهانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

خ

٢٣. خصائص أميرالمؤمنين على عليه السلام: عبدالرحمان احمد بن شعيب نَسائى، دار الثقلين، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

د

٢٤. الدرّ المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢١.

ذ

٢٥. ذخائر العقبي: محب الدين طبرى، مكتبة الصحابه، جدّه، الشرقيه، مكتبة التابعين، قاهره، مصر، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

ر

٢٦. الروض الأنف: ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله سهيلي اندلسى،
٢٧. الرياض النضرة: محبّ الدين طبرى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

س

٢٨. سنن ابى داود: ابى داود سليمان بن اشعث سجستانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

٢٩. سنن ترمذى: محمّد بن عيسى بن سوره ترمذى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٣٠. السنن الكبرى: احمد بن حسين بيهقي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٣١. سير اعلام النبلاء: شمس الدين ابي عبدالله محمد بن احمد ذهبي، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ نهم، سال ١٤١٣.
٣٢. سيره ابن سيد الناس: ابوالفتح محمد بن محمد معروف به ابن سيد الناس اندلسي.
٣٣. سيره ابن هشام (السيره النبويه): ابن هشام، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
٣٤. السيره الحلبيه: علي بن برهان الدين حلبى، مكتبة التجارية الكبرى، قاهره، مصر، سال ١٣٨٢.

ش

٣٥. شرح صحيح مسلم: محى الدين يحيى بن شرف نووى، دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان.
٣٦. شرح المختصر فى الاصول: عثمان بن عمر بن حاجب مالكى، مكتبه اميريه، مصر، چاپ يكم، سال ١٣١٦.
٣٧. شرح المقاصد: تفتازانى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤٠٩ و دار المعارف نعمانيه، پاكستان، چاپ اول سال ١٤٠١.
٣٨. شرح المواقف: سيد شريف جرجانى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٢.
٣٩. شرح المواهب اللدنيه: محمد بن عبدالباقى بن يوسف بن احمد بن علوان زرقانى مالكى.
٤٠. شرح نهج البلاغه: ابن ابي الحديد معتزلى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
٤١. شواهد التنزيل: حافظ عبيدالله بن احمد، معروف به حاكم حسانى، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، چاپ يكم، سال ١٤١١.

ص

٤٢. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى جُفى، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، يمامه، چاپ پنجم، سال ١٤١٤ و دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
٤٣. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، مؤسسه عز الدين و دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
٤٤. الصواعق المحرقة: احمد بن محمد بن محمد بن على بن حجر هيثمى مكى، تحقيق عبدالرحمان بن عبدالله تركى و كامل محمد خراط، مؤسسه رسالت، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

ط

٤٥. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

ع

٤٦. عمده القارى: بدر الدين عينى، دار الفكر، بيروت، لبنان.

ف

٤٧. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٠.

٤٨. الفصول المختاره: ابوالقاسم على بن حسين موسى معروف به سيد علم الهدى، كنگره بين المللى بزرگداشت شيخ مفيد، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

٤٩. الفصول المهمه فى معرفه الأئمه: ابن صباغ مالكى، مكتبه دار الكتب التجاربه.

ك

٥٠. الكامل فى التاريخ: عزالدين على بن ابى الكرم شيبانى جزرى معروف به ابن اثير، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٣٩٩.

٥١. كشف الأسرار عن اصول فخرالإسلام: بزودى حنفى، عبدالعزيز بخارى حنفى، دارالكتاب اسلامى، قاهره، مصر.

٥٢. كفايه الطالب فى مناقب على بن أبى طالب عليهما السلام: محمد بن يوسف گنجى شافعى، مطبعه حيدريره، نجف اشرف، سال ١٣٩٠.

٥٣. كنز العمال: متقى هندى، دار الكتب علميه، و مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

م

٥٤. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: حافظ نورالدين على بن ابى بكر هيثمى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٢.

٥٥. المحصول فى علم الاصول: محمد بن عمر بن حسين رازى، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٥٦. المختصر فى أخبار بنى البشر: عماد الدين اسماعيل بن ابى الفداء، حسينيه مصريه، قاهره، مصر.

٥٧. المستدرک على الصحيحين: ابو عبدالله حاكم نيشابورى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١١.

٥٨. المستصفى فى علم الاصول: ابو حامد محمد غزالى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٧.

٥٩. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شيبانى، دار احياء التراث العربى و دار صادر، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.

٦٠. المعجم الكبير: سليمان بن احمد بن أيوب لخمى طبرانى، دار احياء التراث، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.

٦١. مفتاح النجا فى مناقب آل العبا (مخطوط): محمد بن معتمد خان بدخشانى حارثى.

٦٢. المناقب خوارزمى: موفق بن احمد بكرى مكى حنفى خوارزمى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٤.

٦٣. المواهب اللدنية بالمنح المحمدية: شهاب الدين احمد بن محمد قسطلانى مصرى شافعى، دارالكتب علميه، بيروت، لبنان.

٦٤. الموطأ: مالك بن انس، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٦.

ن

٦٥. نظم درر السّمطين: جمال الدين محمد بن يوسف زرندى حنفى.

٦٦. نفحات الأزهار فى خلاصة عبقات الأنوار: آيت الله سيد على حسيني ميلانى، قم، نشر الحقايق، چاپ دوم، سال ١٤٢٦.

و

٦٧. وسيله المآل فى عدّ مناقب الال (مخطوط): احمد بن فضل بن محمد باكثير مكى حصرمى.

٦٨. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى: نور الدين سمهودى.